

چشم انداز گفتگو در جامعه ایران

در شرایطی که پرهیز از خشونت و توجه به گفت و گو، مقبولیت بیشتری یافته است؛ در برابر این پرسش قرار می‌گیریم که گفت و گو در جامعه ایران از چه قواعدی پیروی می‌کند؟ چگونه باید گفت و گو کرد و چه محورهایی را باید مورد گفت و گو قرار داد؟ اگر به این نکته اکتفا کنیم که انتخاب روش گفت و گو صرفاً "بمنظور پرهیز از خشونت است، نخواهیم توانست روندی اثباتی و راهبردی از چشم انداز گفت و گو ترسیم کنیم. پرهیز از خشونت می‌تواند دلیلی برای آغاز نمودن گفت و گو تلقی شود؛ ولی نمی‌توان آن را دلیلی تام برای اثبات ضرورت گفت و گو دانست. در حالی که اگر پیامدهای راهبردی گفت و گو مشخص شود، در هر گام باور ما به راهگشایی بودن این روش بیشتر خواهد شد.

انگیزه گفت و گو "جستجوی حقیقت برتر"

اینکه انگیزه گفت و گو را جستجوی حقیقت برتر بدانیم؛ شاید اینگونه تداعی کند که ما در گام نخست با یک مفهوم فلسفی قابل مناقشه مواجه شده‌ایم. اینکه حقیقت برتر چیست و چگونه با گفت و گو می‌توان به آن دست یافت؛ در یک نوشتار کوتاه قابل پاسخگویی نیست. اضافه بر این در نقطه مقابل، برخی از صاحب نظران مدعیند که اگر به حقیقتی و رای اذهان معتقد باشیم، زمینه را برای سرکوب سایر اندیشه‌ها فراهم کرده‌ایم. چرا که ادعای وجود حقیقت مستقل از ذهن، ادعای به چنگ آوردن حقیقت را هم در پی دارد. بر این اساس بهتر می‌دانند که حقیقت و رای اذهان به کناری گذاشته شود و در عوض به این نکته توجه شود که حقیقتی منهای "من" و "تو" وجود ندارد.

ما در این نوشتار به دنبال تعریف حقیقت نیستیم، تنها به این نکته اکتفا می‌کنیم، علیرغم آنکه هر برداشتی از حقیقت برتر قابل مناقشه است، ولی موضوع باورداشتن حقیقتی برتر از ذهن، رنگ و بوی دیگری به گفت و گو خواهد داد. زیرا طرفین گفت و گو الزاماً به این نتیجه نخواهند رسید که یکی از دو نظر مطرح شده، صحیح و لازم‌الاجرا می‌باشد. باورداشتن آن حقیقت برتر ایجاب می‌کند که ما شق سوم یا چهارمی و... را هم احتمال دهیم که طبیعتاً جستجوی آن بر هر دو طرف گفت و گو الزامی خواهد بود. از این منظر آغاز گفت و گو، فرآیند به کرسی نشاندن نظریه شخصی نخواهد بود، بلکه می‌تواند گشایش راهی به سوی دستاورد جدیدی باشد. اگر هر دو طرف گفت و گو، جستجوی حقیقت برتر را مد نظر قرار دهند، می‌توانند با نزدیک نمودن فهم‌ها به یکدیگر و همدلی بیشتر، راه جدیدی را بکشایند. در عین حال باید توجه نمود که این همدلی در جستجوی حقیقت به یک انتلاف صوری تقلیل پیدا نکند. اما شق مقابل این روند آن است که بگوییم حقیقتی منهای "من" و "تو" موجود نیست. در این حالت چاره‌ای جز آن وجود ندارد که

حقانیت یکی از طرفین ولو بطور موقت پذیرفته و طرف دیگر تسلیم را پذیرا باشد تا گفت و گو به نتیجه برسد. در این وضعیت نتیجه گفت و گو چیزی جز کدورت و کینه نبوده که طبیعتاً بدنبال خود دور جدیدی از خشونت را پدید خواهد آورد. از آنجا که روح ایرانی نسبت به هرگونه تحقیری و اکنش نشان می‌دهد؛ تحقیر ناشی از شکست در گفت و گو نیز می‌تواند او را آزرده‌خاطر نماید. بر این اساس روشنفکران بطور عام و روشنفکر دینی بطور خاص می‌باید روند گفت و گو را از یک میدان نبرد متمایز نماید تا فرآیند سالهای ۵۷ تا ۶۰ مجدداً تکرار نشود. ما در تقابل با اندیشه‌های دیگر، نباید یک دوراهی اجتناب‌ناپذیر را تصویر و اینگونه تداعی کنیم که راه سومی و چهارمی وجود ندارد. بلکه به تعبیر قرآنی می‌توانیم بدنبال کلمه‌ای باشیم که در واقع تعالی و تکامل هر دو جریان در حال گفت و گو باشد. "قل یا اهل‌الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم" ... (آل عمران ۶۴) بگو ای اهل کتاب به سوی کلمه‌ای مشترک بیایید که فراتر از رنگ و بوی ما و شما باشد...

فع جدلی با "دفع جدلی" در عین تشابه تفاوت‌های بسیاری دارند. در رفع جدلی؛ ارتقا و تعالی خود و طرف مقابل مدنظر است. در حالی که در دفع جدلی، منکوب نمودن حریف با ابزار گفت و گو دنبال می‌گردد.

تکثر در فهم و گرایش به نقاط وحدت!

تکثر فهم در جامعه انسانی امری بدیهی و در واقع شرح حال وضعیت موجود آن می‌باشد. اما از آنجایی که تحقق یک امر اجتماعی جز با نزدیک نمودن فهم‌ها به یکدیگر امکان‌پذیر نیست، ناچار از رو آوردن به گفت و گو هستیم. بنابراین پذیرفتن امر گفت و گو دو مدعا را در بطن خود دارد. نخست آنکه تکثر در فهم وجود دارد. چرا که اگر تکثری وجود نداشت، گفت و گو بی‌لازم نمی‌آمد. مدعای دوم آن است که این تکثر باید میل به وحدت پیدا کند. چرا که اگر میل به وحدت فهم‌ها وجود نداشت، باز هم گفت و گو لازم شمرده نمی‌شد و از آنجایی که نیازی به همراه نبودن دیگران وجود نداشت، هرکس به راه خود می‌رفت که در آن صورت پدیده اجتماعی محقق نمی‌شد. بر این اساس تکثر فهم‌ها به تنهایی ضرورت گفت و گو را تبیین نمی‌کند و نمی‌تواند انگیزه‌ای جدی برای گفت و گو فراهم آورد. چرا که ناامیدی از نزدیک شدن فهم‌ها به یکدیگر مانعی جدی در پیگیری امر گفت و گو می‌باشد. اگر باور به نزدیک شدن فهم‌ها به یکدیگر مطرح نباشد، چشم‌انداز گفت و گو آنچنان تیره و تار خواهد بود که هیچ عقل سلیمی رنج مجادله را به جان نخواهد خرید.

اما از طرف دیگر باید توجه داشته باشیم که وحدت محض نیز توسط گفت و گو پدید نخواهد آمد و چنین توقعی هم به

یاس از گفت و گو منجر خواهد شد. تجربه بیست‌ساله اخیر نشان می‌دهد که انگیزه یکدست نمودن جامعه و پدیدآوردن وحدت محض ولو صادقانه، ناخودآگاه به سرکوب آرا و نظرات منتهی می‌شود. چرا که در این فرآیند، سرکوب بسیار آسان‌تر از گفت و گویبار می‌نشیند. براین اساس هم آنهایی که به تکثر فهم‌ها اصالت داده و از روند وحدت نظریه‌ها غافل می‌شوند و هم آنهایی که جز وحدت محض، درجه دیگری از تفاهم را پذیرا نمی‌باشند، در امر گفت و گویی‌گیری و استمرار نخواهند داشت.

گفت و گونیازمند به وحدت در موضوع است! بطور طبیعی اگر موضوع واحدی در بین نباشد، گفت و گوی هدفداری صورت نخواهد گرفت. از سوی دیگر اگر وحدت در موضوع وجود داشته باشد، ولی بر سر محتوا و محمول آن اختلاف نظر نباشد، باز هم گفت و گویی پیش نخواهد آمد. دیالوگ زمانی تحقق پیدا می‌کند که هر دو طرف، موضوع واحدی را پذیرا بوده، ولی بر سر محتوا و یا محمول آن اختلاف نظر داشته باشند. بطور مثال اگر در گفت و گوی مربوط به پدیده آزادی، یکی از طرفین موضوعیت آزادی را قبول نداشته باشد و بطور مثال آن را ضدارزشهای دینی بداند، به دیالوگ تن نخواهد داد و تنها به پرخاشگری اکتفا خواهد کرد. یا اگر در موضوع استقلال یک طرف استقلال را امری موهوم بداند و شعار استحاله در شرکت‌های فراملیتی را بدهد، دیگر جایی برای گفت و گویی باقی نخواهد ماند.

در اینجا راه برون رفت چیست؟ آیا به دلیل فقدان موضوع واحد باید از گفت و گویاویس شد و به نزاعی قهرآمیز تن داد؟ دو موضوع کاملاً مغایر و مباین را چگونه می‌توان در فرآیند گفت و گویه تعامل با یکدیگر کشید؟ یکی از استقلال سخن می‌گوید، دیگری از وابستگی! یکی از آزادی تمجید می‌کند و دیگری از تمرکز و قدرت! یکی از سنت، دیگری از مدرنیته و ... حل معضلات فوق یکی از اساسی‌ترین نیازهای جامعه ایران است.

در اینجا می‌توان دو روش را در کنار هم به کار گرفت. نخست آنکه در آغاز گفت و گو یک گام به عقب برداشته و از موضوعی ریشه‌ای‌تر آغاز کنیم. نکته دوم آنکه کمتر فعل گفتن را صرف و بیشتر به امر شنیدن بپردازیم تا شاید در فرآیند شنیدن آرای طرف مقابل، بارقه‌هایی از حقیقت در ذهن بدرخشد. در روش نخست، گام برداشتن به عقب در واقع بازگشت به موضوع عام‌تری است که مورد توافق طرفین می‌باشد. بطور مثال بحث استقلال و وابستگی می‌تواند در چارچوب بحث کلان‌تر حق تعیین سرنوشت یک ملت مورد بحث قرار گیرد و یا بحث آزادی و استبداد در دل بحث کلان‌تر ویژگی‌های انسان قابل پیگیری است. ولی به هر حال می‌توان با مدارا و صبر، موضوع‌های مشترکی را

یافت که در بستر آن جریان‌های مخالف به بحث و گفت و گوبنشینند.

گفت و گو به منظور ارایه کار اثباتی

مشخصه یکصدسال نواندیشی دینی از سیدجمال‌الدین اسدآبادی تا مرحوم طالقانی ارایه کار اثباتی بوده است. یعنی نواندیشان دینی صرفاً معطوف به نقد و بررسی آرای دیگران نبوده‌اند. اگر پدیده‌ای را مورد نقد قرار داده‌اند، در عین حال راه‌حلی اثباتی ارایه کرده‌اند. اگر می‌گفتند این نحوه نگرش دینی خرافی است، نگرش واقعی به پدیده دین را هم ارایه می‌دادند. اگر تشیع صفوی را نقد می‌کردند، تشیع علوی را بعنوان جایگزین اثباتی مطرح می‌نمودند و... چرا که اگر قرار بر منسوخ شدن اندیشه‌ای باشد؛ نمی‌توان بعد از نقد، انسان‌های معتقد به آن دیدگاه را در خلاء نگاهداشت. به تعبیر قرآنی، نسخ هر آیه قدیمی در سایه آمدن یک آیه جدید ممکن می‌شود. این سنت شکوفایی و تکامل است که مرحوم طالقانی آن را جوهره نسخ می‌داند. در عین اینکه به عبور از سنت پیشینیان و تکامل می‌اندیشیم؛ "دیروز" را هم مرحله‌ای از تکامل می‌دانیم که در جای خود راهگشایی آن باید در نظر گرفته شود. در نقد گذشته باید ظرف زمانی را در نظر گرفت و به عبارتی منتقد باید با پدیده مورد نظر یک هم‌زمانی ایجاد کند تا بتواند منصفانه رویدادهای هر دوره را ارزیابی کند و اینکه در آن شرایط چه راه‌حلهای جایگزینی امکان‌پذیر بوده است. بسیاری از گفت و گوهایی که در نقد سنت‌های سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی و ایدئولوژیک به بن‌بست برخورد کرده و ایجاد تنش می‌کنند، به دلیل توجه نکردن به عامل زمان یا به تعبیری غفلت از "نقد هم‌زمان" است. اگر پدیده مشروطیت، نهضت ملی‌شدن نفت، پانزده خرداد، حرکت مجاهدین، حرکت شریعتی و انقلاب ۵۷، ... خارج از شرایط زمانی خود مورد گفت و گو واقع شوند، چشم‌انداز واقع‌گرایانه و مثبتی در انتهای این نقادانه پدید نخواهد آمد.

گفت و گو در جستجوی اعمال صالح زمان

اگر یکی از معیارهای حاکم بر گفت و گو، جستجوی "اعمال صالح پاسخگو به نیازهای زمانه" باشد؛ می‌توان امیدوار بود که جهت گفت و گو، پدیدآوردن تحولاتی عینی در جامعه خواهد بود. در غیر اینصورت گفت و گوهایی بدون ضرورتی شکل خواهد گرفت که در نهایت، اگر ایجاد کدورت نکند؛ طرفین گفت و گو را مایوس خواهد نمود. اگر به پیشینه اعمال صالحی چون نهضت ملی‌شدن نفت، انقلاب ۵۷ و دوم خرداد رجوع کنیم؛ خواهیم دید که تحولات فوق در واقع محصول گفت و گوهایی می‌باشد که در سطح نیروهای متعهد و ملی‌صورت گرفته است. در عین حال پیوندزدن گفت و گو با عمل صالح، دیالوگ هدفداری را

پدید خواهد آورد که در آن معیارهای گروهی، صنفی و طبقاتی کم‌رنگ خواهد شد و نیازهای موجود در یک عمل صالح، ملاک‌هایی برای گفت و گو تعیین خواهد کرد که بدون شک از هرزروی نیروها و جدل بی‌حاصل آنها با یکدیگر جلوگیری خواهد کرد. در حال حاضر گفت و گوی نیروهای موجود پیرامون پدیده دوم خرداد و نیازهای کوتاه‌مدت و بلندمدت آن، می‌تواند یکی از مصادیق قاعده فوق تلقی شود.

گفت و گو در خدمت کارشناسی ملی در اینجا منظور ما از "کارشناسی ملی"، مطالعه، تحقیق و ارایه راهبرد در تمامی مواردی است که به نوعی مسایل مبتلابه جامعه ایران محسوب می‌شود. از این منظر، از مشکلات فکری جوانان گرفته تا ساختار اقتصادی و از فرهنگ ملی تا اندیشه دینی، عرصه‌های گوناگونی برای کارشناسی ملی محسوب می‌شوند. گفت و گو اگر صرفاً به منظور ردوبدل نمودن یگ‌رشته مفاهیم و مقولات باشد؛ ما را به جدایی از واقعیت جاری سوق می‌دهد. اما اگر کارشناسی پدیده‌های اجتماعی جامعه ایران اولویت داشته باشد و گفت و گوها حول آن متمرکز شود؛ نیروی شگرف اندیشمندان ایرانی با نیازهای اجتماعی پیوند عمیقی خورده و الگوی دوم خرداد و شخص آقای خاتمی در تمامی زمینه‌ها تکرار خواهد شد. در عین حال واژه "کارشناسی ملی" دال بر آن است که حل مسایل و مشکلات، کار یک حزب و گروه و دسته نیست و عزم و همت ملی را می‌طلبد.

مرحوم حنیف‌نژاد جدلهای بی‌حاصلی را که در شرایط سخت بین نیروها پدید می‌آید؛ به زمین سفتی تشبیه می‌کرد که بدلیل سختی کار شخم‌زنی، گاوها را به شاخ‌زدن به یکدیگر وادار می‌کند. باید شرایط دشوار را دید و در عین حال با تداوم گفت و گوی هدفدار، راهگشایی نمود. نشریه "چشم انداز ایران" تلاش خواهد کرد در زمینه‌های مورد اشاره از طرحهای "کارشناسی ملی" همه اندیشمندان و صاحب‌نظران و پژوهشگران بهره‌بردار و باب گفت و گو را بگشاید و در این راه به گفته لسان الغیب، خواجه شیراز تأسی می‌جوییم که ؛

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چن

از راه مجاهد تا چشم انداز ایران

مصاحبه با مدیرمسئول چشم انداز ایران

■ آقای میثمی! پیش از انتشار نشریه "چشم انداز ایران"، شما نشریه‌ای تحت عنوان "راه مجاهد" منتشر می‌نمودید. لطفاً تاریخچه انتشار "راه مجاهد" و همچنین علل تعطیل شدن آنرا به اجمال بیان کنید.

□ اولین شماره "راه مجاهد" در آبان ماه ۱۳۶۰ منتشر گردید و مجوز انتشار آن به صورت هفته نامه بود. پس از مدتی به دلیل کمبود امکانات، همچنین وجود فشارهای سیاسی، با اجازه وزارت ارشاد شکل ماهنامه بخود گرفت و مدتی بعد تبدیل به دوماهنامه شد. با انتشار شماره ۷۲ (شماره فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۷۲) از طرف دادگاه ویژه روحانیت جلوی انتشار "راه مجاهد" گرفته شد و منزل مادر اینجانب (آدرس مندرج در نشریه) را هم مهر و موم کردند. به دنبال آن نامه‌نگاریهای متعدد و مشروحي با وزارت ارشاد، قوه قضاییه، دادستانی دادگاه ویژه، معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد (آقای پورنجاتی) و رئیس وقت دادگاه ویژه روحانیت (آقای ری‌شهری) صورت گرفت که تحت عنوان "سرگذشت قلم" در آخرین شماره راه مجاهد ۷۳ در آبان ۱۳۷۷ درج گردید. پس از تغییر و تحولاتی، پرونده "راه مجاهد" از دادگاه ویژه به مجتمع قضایی ارجاع گردید و بالاخره در دهم خرداد سال ۱۳۷۶ توسط این نهاد تبرئه شدیم.

■ از تاریخ تبرئه "راه مجاهد" تا انتشار شماره ۷۳ مدت زمان زیادی گذشت. دلایل آن چه بود؟

□ چون همه امکانات از دست رفته بود، درصدد برآمدیم تا با گرفتن وام بانکی، نشریه را راه‌اندازی کنیم. بعد از تماسهای مکرر، متوجه شدیم که اخذ وام میسر نیست. ضمناً در این مدت از مشترکین و دوستان و همراهان نظرخواهی کردیم که با توجه به تحولات بوجود آمده، نشریه را چگونه منتشر کنیم؟ شماره ۷۳ را هم که منتشر کردیم، در سطح روزنامه‌فروشی‌ها توزیع نشد و صرفاً جهت نظرخواهی، برای مشترکین ارسال گردید.

■ دلایل تغییر نام از "راه مجاهد" به "چشم‌انداز ایران" چیست؟ آیا می‌تواند به معنای آن باشد که شما با يك خط مشی جدید فعالیت مجدد مطبوعاتی را آغاز کرده‌اید؟

□ برای ما تشخیص اعمال صالح زمان اولویت دارد و اینکه چگونه در رابطه با آن فعال شویم؟ بنابراین در مورد اسم نشریه حساسیت نداشتیم. شاید اسم "راه مجاهد" از دیدگاه برخی، يك ادعا تلقی می‌شد که تلاش در جهت تزریق يك خط مشی مشخص در جامعه را دارد. در حالیکه از دیدگاه ما هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که يك خط مشی کاملاً درست را پیگیری می‌کند. خود ما هم در جستجوی راه هستیم و در این راه باید کارآموزی کنیم. از طرف دیگر با توجه به نظرخواهی از دوستان و خوانندگان نشریه، نام "چشم انداز ایران" را با این مرحله از جامعه در تناسب بیشتری دیدیم. به دنبال آن، از وزارت ارشاد تقاضای تغییر نام کردیم که در اسفندماه ۱۳۷۷ هیات نظارت بر مطبوعات با این تغییر نام موافقت نمود.

آخرين شب

راهرويي طولاني! با اتافهاي كوچك در دو طرف راهرو! و درهايي بسته!

صداي زمزمه اي به گوش مي رسد: "لا اقسام بيوم القيامه و لا اقسام بالنفس اللوامه؛ ابحسب الانسان ان لن نجتمع عظامه..."

سوگند به روز برخاستن و سوگند به نفس سرزنشگر! آيا مي پندارند استخوانهاي آنها را به يكدیگر پيوند نخواهيم زد؟...

زمزمه به خاموشي مي گرايد و راهروي طولاني، سكوت را در آغوش مي كشد. چشمها را بر هم مي گذارم تا شايد لحظه‌اي کوتاه، خواب را تجربه كنم. دلشوره عجيبي مانع از خواب مي شود. دوباره صداي زمزمه ديگري بلند مي شود:

"سبح اسم ربك الاعلي؛ الذي خلق فسوي؛ والذي قدر فهدى..."

منزه است آن كه خلق كرد و سپس هدايت كرد...

"والذي اخرج المرعي"

منزه است آن كه سبزه ها را از دل خاك بيرون كشيد

... و دوباره خاموشي.

چشمهايم را باز مي كنم. آرزو مي كنم كاش در ميانه زميني باشم با كيسه‌اي پر از بذر، تا اين آيه را تجربه كنم! از خود مي پرسم: آيا از دل اين خاك سرد، سبزه خواهد رست؟ آيا در دل گور، استخوانها به يكدیگر پيوند زده خواهند شد؟ آرزو مي كنم كاش دوباره صداي زمزمه ها ظنين انداز شود... سوگند به نفس سرزنشگري كه انسان رابه حال خود رها نمي كند!

ناگهان صدايي در راهرو مي پيچد: "برخيزيد! برخيزيد! مي خواهند ما را ببرند!" بي اختيار از جا برمي خيزم!

صداي فرياد ديگري در راهرو ظنين انداز

مي شود: "زنده باد اسلام!" اين صداي آشنا، صداي "محمدآقا" است...

"مرگ بر امپرياليسم!"... صداي "اصغر" است.

"درود بر ملت ايران!" و اين صداي "سعید"

و بعد صداي "رسول" و آن گاه "محمود". صداها دور مي شوند و من آخرين فرياد را به وضوح مي شنوم؛ فرياد

"محمد" است كه مي گويد: "زنده باد قرآن!"

منزه است آن كه سبزه ها را مي روياند؛ منزه است آن كه ابرها را بارور مي كند و منزه است آن كه اشكها را جاري

مي سازد. ديگر صدايشان را نمي شنوم... و من در گوشه سلول، پيشاني بر خاك و سيلابي از اشك!

دیري نمی گذرد که در سلول باز می شود. نگهبان به درون سلول می آید. اشک پهنای صورت او را پوشانیده است. با صدای بغض آلود می گوید: "بچه ها را بردند! آنها به عهد خود وفا کردند!" به یاد روزهایی می افتم که او خبرهای دیگری از بچه ها برای من می آورد: "امروز بچه ها روزه گرفته اند..." ؛ "دیشب محمد در نماز شب سوره قیامت را می خواند" و... در گوشه سلول به انتظار سپیده صبح می نشینم؛ آیا صبح نزدیک نیست؟ منزه است آن که نور را بر قلب عاشقان خود تابانید. رهیده و آزاد آن کس که خود را پاک گردانید و تنها در برابر او به خاک افتاد.

اقتباس از خاطرات دکتر "محمد محمدی" به مناسبت سالگرد شهادت بنیانگذاران "مجاهدین".
و با یاد "محمدحنیف نژاد"، "سعید محسن"، "علی اصغر بدیع زادگان"، "محمود عسگری زاده" و "رسول مشکین فام".

آیا قرار داد نفتی با توتال محرمانه است

مهندس لطف اله میثمی

در سال ۱۹۹۷ (۱۳۷۶) قراردادی بین شرکت ملی نفت ایران از یکطرف و شرکتهای توتال (فرانسوی)، گاز پروم (روسی) و پتروناس (مالزیایی) از طرف دیگر به امضا رسید. از آنجا که بعد از امضای قرارداد جزئیات مربوط به این پروژه در ایران رسماً اعلام نگردید، سؤاها و ابهامات زیادی پیرامون این قرارداد پدید آمد. آنچه بر ابهامات اضافه نمود، تلقی محرمانه و غیرقابل دسترس بودن مفاد قرارداد بود که گویا هر دو طرف به آن تن داده بودند. انگیزه سری تلقی کردن مفاد این قرارداد در ایران کاملاً معلوم نیست. آیا به لحاظ درز اطلاعات به شرکتهای رقیب، این پروژه محرمانه تلقی شده است؟ یا اینکه مردم را نامحرم می پندارند؟ تعجب در این است که چگونه برخی می پندارند در دنیای امروز از درز اطلاعات می توان جلوگیری کرد! چرا که اولاً سهامداران شرکتهای فوق و ثانیاً شرکتهای رقیب و ثالثاً صاحبان جراید و خبرگزاریها مشتاق دانستن محتوای این قراردادها هستند و لذا علیرغم محرمانه ماندن این قراردادها در ابتدای امر، مسؤلین اجرایی شرکتهای درگیر در پروژه مصاحبه هایی انجام می دهند که در لابلای آن، استخوان بندی طرح مورد نظر آشکار می شود. اطلاعات مندرج در این مقاله محصول مطالعه نشریات خارجی و داخلی و اظهارات مسؤلین در مصاحبه ها و خطبه های نماز جمعه می باشد. در پایان خوانندگان گرامی بر این نکته گواهی خواهند داد که اطلاعات فوق نوعاً "سری نبوده و مطلع نکردن مردم از مفاد آن جای شگفتی دارد. در صورت رسیدن مطلبی تکمیلی در شماره های آینده، خوانندگان گرامی را از آن مطلع خواهیم نمود.

قرارداد "توتال" قراردادي از نوع بيع متقابل

قرارداد "توتال" از جمله قراردادهای معروف به "بيع متقابل" است که شاید بتوان آن را معادل واژه "بای بک" دانست. اینگونه قراردادها با تصویب مجلس شورای اسلامی (دوره چهارم) و تفسیر شورای نگهبان صورت قانونی به خود گرفته است. معمولاً این قراردادها به شکل مقاطعه کاری و به "سرویس کنتراکت" (Service Contract) معروف است. در قرارداد "بيع متقابل" طرف خارجی قرارداد، مقدار معینی سرمایه گذاری می کند و سپس از محل محصول به دست آمده، اصل سرمایه گذاری و سود توافق شده مستهلک می شود.

مبلغ توافق شده در قرارداد "توتال"

مبلغ سرمایه گذاری در قرارداد "توتال" حدوداً دو میلیارد دلار می باشد که با افزودن ششصد میلیون دلار بهره آن و یک میلیارد و چهارصد میلیون دلار پاداش خدماتی، در نهایت بازپرداخت ۴ میلیارد دلار توسط ایران را ضروری می نماید.

منطقه مورد نظر در قرارداد توتال

منطقه مورد نظر قرارداد، حوزه گازی "پارس جنوبی" است. این منطقه در مرز مشترک آبی ایران و قطر در خلیج فارس واقع شده است. قسمت اعظم مخزن به ایران تعلق دارد که به اسم "بلال" مشهور است و بخش کوچکتر آن متعلق به قطر است که به آن "گنبد شمالی" (NorthDome) می گویند. کشور قطر از سال ۱۳۶۷ به توسعه این مخزن پرداخته و هم اکنون ۳ فاز آن را مورد بهره برداری قرار داده است. بهره برداری از هر فاز معادل یک میلیارد فوت مکعب در روز می باشد. لازم به یادآوری است که از هر یک میلیون فوت مکعب گاز، حدود ۵۰ بشکه گاز مایع به دست می آید. تاکنون توضیحی از طرف شرکت ملی نفت ایران ارایه نشده است که چرا در همان سال که قطر مخزن فوق را توسعه داد، ما به توسعه این مخزن مشترک نپرداختیم. ناگفته نماند که قطر علاوه بر محصولات گازی این حوزه، از لایه دیگر مخزن روزانه ۱۲۰ هزار بشکه نفت خام بهره برداری می کند.

ظرفیت مخزن

ظرفیت برآورد شده مخزن، به نقل از مجله (Oil & Gas Journal)

۳۰۰ هزار میلیارد فوت مکعب است. در برخی منابع، ظرفیت مخزن بر مبنای متر مکعب، ۹/۳ هزار میلیارد متر مکعب برآورد شده است. ولی برخی مقدار فوق را مبالغه آمیز و ظرفیت آن را حداکثر ۲۰۰ هزار میلیارد فوت مکعب می دانند. معمولاً ذخایر گازی دارای ظرفیت ۵۰ هزار میلیارد فوت مکعب به بالا را "طاقدیسهای فوق غول آسا" می نامند، که بر این مبنای "مخزن بلال" ۴ تا ۶ برابر "فوق غول آسا" دارد.

لازم به ذکر است، بر اساس گفته رییس فرانسوی شرکت "توتال"، تولید روزانه گاز مایع این مخزن معادل نصف

مصرف روزانه کشور فرانسه می باشد.

فازبندی منطقه گاز "پارس جنوبی"

منطقه گاز "پارس جنوبی" به قطعه های مختلف تقسیم شده است که هر قطعه را یک فاز و هر فاز از نظر توسعه، معادل با یک میلیارد فوت مکعب بهره برداری در روز خواهد بود. توسعه فاز اول توسط یکی از شرکتهای زیرمجموعه وزارت نفت انجام می شود که در حال حاضر گویا به مرحله حفاری نیز رسیده است. توسعه فاز ۲ و ۳ که به قرارداد "توتال" معروف شده است، توسط سه شرکت یادشده (توتال، گازپروم، پتروناس) انجام میگیرد. برای توسعه فازهای دیگر از جمله فاز ۴ و ۵ با شرکتهای دیگری مذاکره بعمل آمده است که ظاهراً، "شل" یکی از آنهاست.

قرارداد توتال و شرکتهای رقیب

در مناقصه به منظور فاز ۲ و ۳ ابتدا شرکت "کونوکوی" آمریکا - ارزانترین قیمت و شرکت "توتال" مبلغ بالاتری را پیشنهاد نمود. با اینکه ایران در آن مقطع به بستن قرارداد با شرکت "کونوکو" تمایل بیشتری داشت، ولی بدلیل تحریمهای دولت ایالات متحده علیه ایران از جمله "قانون داماتو"، شرکت فوق ناچار از کناره گیری گردید. به نقل از برخی مطبوعات، شرکت شیمیایی آمریکایی "دویان" که مادر "کونوکو" محسوب می شود، به "کونوکو" فشار آورد که در برابر "داماتو" مقاومت نکند. ناگفته نماند که یکی از دلایل پایین بودن قیمت پیشنهادی "کونوکو" بی نیاز بودن آن شرکت از خرید اطلاعات بوده است. چرا که اکتشاف و ارزیابی جنوبی این مخزن که متعلق به قطر است توسط همین شرکت انجام گرفته بود.

توتال و شرکا

شرکت "توتال" به منظور افزایش توان خود در رویارویی با سیاست "ایالات متحده" ۳۰ درصد از سهام را به شرکت "گاز پروم" و ۳۰ درصد دیگر را به شرکت "پتروناس" واگذار نمود و تنها ۴۰ درصد از سهام را به خود اختصاص داد. اتخاذ چنین سیاستی موجب شد تا علاوه بر دولت "ژاک شیراک" دولتهای روسیه و مالزی نیز از این قرارداد حمایت کنند.

حمایت اتحادیه اروپا از این کنسرسیوم در برابر تحریم آمریکا، موجب شد تا این کشور عقب نشینی کرده و از مجازات کنسرسیوم یادشده خودداری کند. گزارش آقای "آیزنشتات" و سخنرانی خانم "آلبرایت" در این باره، حاوی اطلاعات ارزشمندی است که در جای دیگر به آن خواهیم پرداخت.

میزان سود توتال در پروژه پارس جنوبی!

آقای مهندس "سیدحسین حسینی" معاون وزارت نفت، طی مصاحبه ای در لندن گفت: برای "توتال" ۱۸ درصد سود سرمایه گذاری منظور شده است. در حالیکه سایر قراردادها بیش از ۱۵ درصد سود را به خود اختصاص نمی دهند. "مهندس حسینی" علت افزایش سود در پروژه پارس جنوبی را، پذیرش ریسک توسط این شرکت در مقابله با تحریمهای آمریکا دانست. البته برخی محاسبات، سود پروژه را ۱۹ درصد نشان می دهد. برخی کارشناسان معتقدند، تنها نقص عمده این قرارداد، گرانتر بودن آن نسبت به سایر قراردادها به میزان ۲۰ الی ۳۰ درصد می باشد. البته دلایلی را نیز برای توجیه اقتصادی و سیاسی این پروژه ارائه می دهند.

دلایل توجیهی پروژه پارس جنوبی!

الف - به دلیل مشترک بودن ایران و قطر در این حوزه، هرچه ایران امر توسعه مخزن را دیرتر انجام دهد، طرف قطری بهره برداری بیشتری خواهد کرد و در نتیجه از فشار و ظرفیت مخزن گاز کاسته خواهد شد.

ب - توسعه منطقه پارس جنوبی را می توان یک پروژه ملی قلمداد کرد که می تواند گامی اساسی در جهت توسعه صنعت نفت و گاز باشد مقابله با پروژههای ملی یکی از دلایلی بود که آمریکا به تحریم ایران اقدام نمود.

ج - این پروژه حربه موثری در شکستن تحریمهای آمریکا می باشد. قابل توجه است که اولین بار "کلینتون" در "کنگره یهود" تحریم سرمایه گذاری در صنعت نفت و گاز ایران را اعلام کرد که در تداوم، قانون تحریم "داماتو" را نیز شکل داد.

د - کاهش فشار مخزن گاز "نار" و "کنگان" از سال ۱۳۸۲ به بعد و همچنین نیاز به تزریق گاز در مخازن نفتی به منظور بالابردن فشار و بهره برداری بیشتر نفت، نیاز توسعه شبکه گازرسانی در سراسر ایران، و از طرفی لزوم صادرات گاز به پاکستان، ترکیه و هندوستان از جمله موارد توجیه کننده "پروژه پارس جنوبی" می باشد. لازم به ذکر است، گاز خشک به دست آمده از ۶ فاز این پروژه، مصارف داخلی را در سالهای آینده پاسخگو خواهد بود.

ه - تامین درآمد به منظور پشتیبانی پروژه های عمرانی، البته اگر به مصارف جاری نرسد!

تخمین ارزش مخزن، مدت قرارداد و چگونگی بهره برداری توتال

براساس قیمت ۱۵ دلار معادل هر بشکه نفت خام، ارزش این مخزن حدوداً "هزارمیلیارد دلار می باشد که درآمد سالانه ما تنها از فاز ۲ و ۳ هر ساله به یک میلیارد و صد میلیون دلار بالغ می گردد. بخشی از این درآمد طی ۵ تا ۷ سال به بازپرداخت سرمایه گذاری توتال اختصاص خواهد یافت که در واقع این مرحله پس از پایان دوران ۴ ساله سرمایه گذاری، آغاز خواهد شد. بنابراین مدت این قرارداد مقطعه کاری بیش از ۱۱ سال نخواهد بود.

توتال بابت سرمایه گذاری ۲ میلیارد دلاری خود، ۶۰۰ میلیون دلار بهره بانکی به نرخ ۶ درصد و ۴۰۰ میلیون دلار بابت حق الزحمه، حق مدیریت، تکنولوژی و پذیرش ریسک دریافت می کند که مجموعاً به پاداش خدماتی معروف شده است. برخی کارشناسان معتقدند علیرغم بالا بودن نرخ پیشنهادی "توتال"، جایگزینی در آن مقطع برای شرکت فوق وجود نداشته است، هرچند که احتمال می دهند در فازهای بعدی قراردادها ارزشزانی ارزانتر بسته شود.

گفته می شود منطقه "پارس جنوبی" تا ۱۵ فاز قابل توسعه می باشد. برخی این تخمین را تا ۳۰ فاز نیز ذکر کرده اند. در شماره آینده "چشم انداز ایران" به ریشه یابی سیاسی، اقتصادی و ابعاد استراتژیک این قرارداد خواهیم پرداخت.

منابع :

1. Oil & Gas Journal

2. Neft Compass

3. Petroleum Argus

قرارداد توتال و سیاست گذاری های نفتی

به نقل از مطبوعات خارجی!

۱. مجله نفت و گاز

"Oil & Gas Journal" می نویسد:

۱- سهم سه شرکت طرف قرارداد بدین ترتیب است. توتال ۴۰ درصد، گاز پروم (روسیه) ۳۰ درصد، پتروناس مالزی ۳۰ درصد.

۱-۲- موضوع قرارداد متقابل این سه شرکت با شرکت ملی نفت ایران توسعه فاز ۲ و ۳

میدان گازی "پارس جنوبی" می باشد.

۱-۳- ذخایر "پارس جنوبی" ۳۰۰ تریلیون فوت مکعب برآورد شده است که در عمق ۷۰ متری آبهای ایران، نزدیک به میدان عظیم گازی قطر قرار دارد.

۱-۴- شرکت ملی نفت ایران مشغول توسعه فاز ۱ "پارس جنوبی" می باشد که انتظار می رود در سال ۱۹۹۹ به بهره برداری برسد.

۱-۵- میدان "پارس جنوبی" متشکل از ۸ فاز است که شرکت ملی نفت ایران در نظر دارد فازهای باقیمانده را به مناقصه بین المللی بگذارد.

۱-۶- شرکت "توتال" مجری و مسئول توسعه و تولید همزمان فازهای ۲ و ۳ می باشد که هر یک از این فازها روزانه یک میلیارد فوت مکعب گاز و مایعات گازی همراه، تولید می کند.

۱-۷- شرکت "توتال" و شرکا، هزینه ۲ میلیارد دلاری این طرح را تامین خواهند کرد.

۱-۸- "توتال" باید در هر فاز ۱ سکو و یک خط لوله نصب کند و اضافه بر آن ۱۰ حلقه چاه تولیدی در فازهای مربوطه حفر نماید. همچنین قرار بوده است، پس از تفسیر اطلاعات لرزه نگاری ۲ حلقه چاه توصیفی در سال ۱۹۹۸ حفر شود.

۱-۹- تا نیمه دوم سال ۲۰۰۱ بهره برداری از نخستین واحد فراوری گاز و مایعات گازی آغاز و پس از آن ظرف یکسال، امر توسعه پایان می پذیرد. در این هنگام "شرکت ملی نفت ایران" بعنوان مجری، امر تولید را بعهد خواهد گرفت.

۱-۱۰- بازپرداخت به شرکتهای طرف قرارداد، معادل ۸۰ هزار بشکه در روز (مایعات گازی) و برای مدت ۷ سال پس از شروع تولید خواهد بود. ۱-۱۱- تولید حوزه گازی "پارس جنوبی" برخلاف دیگر طرحهای گاز، قرار است در شروع کار به رفع نیازهای داخلی اختصاص می یابد.

۱-۱۲- قرارداد ایران با "توتال" و شرکا که مبنی بر برداشت ۱۴۰ میلیارد مترمکعب گاز طی ۷ سال از حوزه "پارس جنوبی" است، ۱/۸ درصد از کل ذخایر این حوزه می باشد.

۱-۱۳- طبق برآورد بعمل آمده از سوی ایران، میدان "پارس جنوبی" ۹/۳ تریلیون مترمکعب گاز دارد.

۱-۱۴- طبق برآورد ایران، تولید گاز، حوزه "پارس جنوبی" در نهایت به ۵۷ میلیون مترمکعب در روز بالغ خواهد شد.

. نقل از منابع:

“Neft ComPass”

“Petroleum Argus”

۲. می خوانیم:

۲-۱- پیش از قرارداد "پارس جنوبی"، شرکت "توتال" در سال ۱۹۹۵ به همراه پتروناس، موافقتنامه دیگری را برای توسعه میدان سیری به امضا رساند. پیش بینی می شود که تولید این میدان، ظرف مدت ۵ سال به ۴۰ تا ۷۰ هزار بشکه در روز برسد.

۲-۲- وجود قانون "منع معامله با ایران" (قبل از داماتو) سبب کناره گیری شرکت امریکایی "کونوکو" از ادامه طرح توسعه میدادن نفتی سیری گردید. پس از آن "توتال" جایگزین شد.

۳- به نقل از مقاله مندرج در مجله اکسپرس ۲۴۸۰، تحت عنوان: "چاههای نفت

ایران آخرین تیر ترکش".

۳-۱- مساله ارتباط با خارج برای رییس جمهور "محمدخاتمی" بسیار مهم است. این امیدواری وجود دارد که گشایش بسوی خارج، اقتصاد ایران را که به واسطه سقوط قیمت نفت، به نفس نفس افتاده، جان تازه ای ببخشد.

۳-۲- ایران بین مارس ۱۹۹۰ تا مارس ۱۹۹۱ معادل ۲۲ میلیارد دلار واردات داشته است و این در حالی است که واردات ایران بین مارس ۹۷ تا مارس ۹۸ تا میزان ۱۴/۶ میلیارد دلار سقوط کرده است. ۳-۳- يك کارگزار امور مالی فرانسه می گوید: ایرانی ها نیاز شدیدی به سرمایه گذاری دارند و این کار فقط از خارجی ها برمی آید.

۳-۴- ترقی خواهان حامی "خاتمی" می دانند که محافظه کاران و ملی گرایان کوچکترین اشتباه آنها را به دقت زیر نظر

دارند. سایه "محمد مصدق" مردی که در سال ۱۹۵۱ با ملی کردن نفت ایران پیکر "شرکت نفت انگلیس - ایران" را

لرزاند. هنوز بر روی چاههای نفت ایران احساس می شود. حتی شاه ایران که به لطف سازمان "سیا"، "مصدق" را

کنار زد و دوباره بر مسند قدرت نشست، نتوانست قانون ملی کردن نفت ایران را دگرگون سازد. باید بگوییم این قانون به

اندازه "قرآن کریم" دست نخوردنی می نماید!

- ۳-۵- مقامات ایرانی کاملاً مراقب کارگزاران خارجی هستند. قراردادها بسیار دقیق و از هر جهت حساب شده تنظیم شده اند. سرمایه گذار خارجی در واقع برای کارفرمای ایرانی کار می کند و دستمزد با تحویل نفت خام و گاز پرداخت می شود.
- ۳-۶- بیژن نامدار زنگنه، وزیر نفت ایران اخطار می کند که باید قانون اساسی را اصلاح و براساس آن قراردادهای نفتی را به گونه ای تنظیم کرد که شرکتهایی مثل "توتال" بتوانند با روی باز از آن استقبال کنند.
- ۳-۷- "کریستوف دومارژری"، مسئول بخش خاورمیانه شرکت "توتال" می گوید: ما می خواهیم فعالیت هایمان را در خاورمیانه گسترش دهیم. بنابراین چگونه می توانستیم از ایران که دومین تولیدکننده گاز و سومین تولیدکننده نفت است بگذریم؟
- ۳-۸- "توتال" در سال ۱۹۹۵ برای به دست آوردن قرارداد استخراج نفت سیری دست به کار شد و بدنبال آن نامزد انعقاد قرارداد دوملیارد دلاری توسعه حوزه "پارس جنوبی" گردید. قراردادی که ایرانیها میل داشتند از آن شرکت امریکایی شود.
- ۳-۹- از آن زمان که امریکا متوجه بیهوده بودن تحریمش علیه ایران شده است، مرتباً امتیازاتی را به اروپاییها واگذار می کند و همگان انتظار دارند که در آینده "قانون داماتو" نیز ملغی شود.
- ۳-۱۰- "الف اکتین" نیز بزودی می تواند، قراردادی را با ایران منعقد کند اما ایرانیها در تنظیم قرارداد بسیار دقیق عمل می کنند، چرا که قرارداد با "الف" (ELF) می تواند الگویی برای دیگر پروژه ها باشد.

متن زیر بخشی از نامه مهندس عزت اله سحابی، به آقای خاتمی رییس جمهور می باشد که پاسخی به سؤال "چه باید کرد"؟ متناسب با شرایط فعلی ایران است. این نامه در تاریخ ۱۳۷۶/۴/۶ نوشته شده است

رشد سرمایه داری ملی تضمینی برای جامعه مدنی

پس از انقلاب، مابه دلائل ایدئولوژیک و پیروی از نظریه‌های وابستگی و مارکسیستی - که اکنون همه واضعان آن نظریه‌ها، نظرات خود را پس گرفته یا آنها را تعدیل کرده اند- منکر واقعیتی به نام سرمایه داری ملی شدیم و با این بینش، سرمایه‌داری صنعتی را در کشور سرکوب و بی حیثیت نمودیم و راه را فقط بر تجارت و انتقال ثروت به خارج یا [الگوی] مصرف و مصرف باز گذاریم. نتیجه آن شد که امروز اسیر یک طبقه بسیار وسیع و قهار و بی رحم سرمایه داری تجاری شده ایم که به اضعاف مضاعف؛ هم ما را وابسته تر کرده است، هم غارت ملت و زحمتکشان ملت را به اعلا درجه رسانده است و هم بدتر از همه، فرهنگ کار و کوشش مولد و مفید به حال جامعه را کشته و سرانجام به صورت دشمن اصلی و پرتوان و متکی به ایدئولوژی انحصاری حاکم، در برابر صنعت و تولید و استغنا و استقلال و توسعه متوازن جامعه قدرافراشته است.

ما کاملاً می‌توانیم مفهوم یک سرمایه داری ملی را که حتی به تعبیر نلین، در مراحل آغازین توسعه یک کشور عقب مانده از ضروریات غیرقابل اجتناب است و کاملاً نیازهای دوره تاریخی ما را پاسخگو باشد تعریف و بر طبق آن عمل نموده و به آن تحقق خارجی بدهیم.

و سرانجام اینکه، نقدینگی خصوصی عظیم و

بی سابقه‌ای که امروز در این کشور جمع شده و منشا تمام مفسد اجتماعی و تورم گردیده است؛ اگر به سمت تولید صنعتی و ایجاد اشتغال نرود، چه خواهد شد؟ این نقدینگی یا به سوی تجارت و زمین بازی و برج سازی [سرازیر خواهد گردید] یا به سوی مصرف و ریخت و پاش بی مورد برای اغنیا و سرانجام راهی خارج خواهد شد. کدام یک از اینها به لحاظ عواقب و آثار ستم آمیز عقب ماندگی ملی و تمام مفسد فقر و بیکاری و فحشا و قاچاق و... مفیدتر یا کم ضایعه تر و عادلانه تر از تکوین و رشد یک سرمایه‌داری ملی محکم و استخوان دار با تعریف و مفهومی که ما از آن داریم می‌باشند؟ رشد سرمایه داری ملی، صرف نظر از اینکه ثمربخش و تکمیل کننده سیاست نگاه به درون و اتکا به خود است، یک اسکلت عینی برای تحقق جامعه مدنی نیز می‌باشد.

تپه طلایی!

گفت و گو با دکتر رضا رئیس طوسی (۱)

دکتر رئیس طوسی در اسفندماه ۱۳۱۵ در مشهد متولد شد. او در کلاس یازدهم دبیرستان موفق به تاسیس انجمن اسلامی دانش‌آموزان مشهد شد و همزمان عضو کانون نشر حقایق اسلامی به رهبری مرحوم استاد محمدتقی شریعتی گردید که ایشان اقدام به تاسیس انجمن اسلامی دانش‌آموزان را مورد تشویق قرار می‌دهد. دکتر رئیس طوسی در دوران دانش‌آموزی با دکتر شریعتی و دکتر سرجمعی همکاری‌های نزدیکی داشتند که در اسناد منتشر شده ساواک بعد از انقلاب نیز

این سه نفر از فعالین کانون نشر حقایق اسلامی نام برده شده‌اند. او در سال ۱۳۳۷ وارد دانشگاه شد که در سال اول بعنوان نماینده دانشجویان جزو هیئت مدیره کانون نشر حقایق اسلامی گردید.

از سال ۱۳۴۰ به بعد در نهضت آزادی نیز فعال شد و همزمان در سال ۴۱ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران موفق به اخذ درجه لیسانس در زبان انگلیسی گردید. بعد از طی نمودن دوران خدمت سربازی، دکتر رئیس طوسی در سال ۱۳۴۳ برای کسب تجربه سیاسی انقلابی به یکی از کشورهای عربی رفته و در بازگشت به مدت دو سال زندگی مخفیانه را در پیش می‌گیرد. بعد از آن تحصیلات خود را در رشته علوم اجتماعی پی می‌گیرد و به اخذ درجه فوق لیسانس نایل می‌شود. در این سالها با بنیانگذاران مجاهدین به همکاری تشکیلاتی پرداخته و در سال ۱۳۵۰ از طرف سازمان مجاهدین به ماموریت لبنان فرستاده می‌شود. چندی بعد بنیانگذاران مجاهدین و بخش بزرگی از اعضا سازمان دستگیر می‌شوند و ایشان مجبور می‌گردند که در خارج از ایران باقی بمانند. در خارج از کشور فوق لیسانس اقتصاد سیاسی و سپس دکترای این رشته را اخذ می‌کنند. پایان‌نامه فوق لیسانس دکتر رئیس طوسی بررسی اقتصاد سیاسی ایران از سال ۱۹۰۷ میلادی تا پایان حکومت دکتر مصدق همچنین پایان‌نامه دکترای نیز در رابطه با همین موضوع از سال ۱۸۸۷ تا ۱۹۰۷ میلادی می‌باشد.

ایشان به دنبال پیروزی انقلاب از سال ۱۳۶۲ به تدریس در دانشگاه تهران در رشته علوم سیاسی مشغول شدند. برخی از مواد تدریس ایشان عبارت بوده است از:

- رشته‌های علوم سیاسی - اقتصادی - اجتماعی ایران

- دوره‌های مشروطه و دوره‌های بعد از آن

- درس اقتصادی سیاسی نفت

- روابط ایران و آمریکا

- سیاست خارجی آمریکا

جناب آقای دکتر رئیس طوسی از اینکه دعوت ما را پذیرفتید، تشکر می‌کنیم. برخی ایران را يك "تپه طلايي" می‌دانند که خزر و خلیج فارس در دو سوی آن قرار گرفته اند. راجع به جنوب این "تپه طلايي" بسیار صحبت شده است. ولی ما امروز می‌خواهیم در رابطه با شمال آن یعنی "دریای خزر" گفتگویی داشته باشیم. با توجه به اینکه اکتشافات نفتی و گاز چندساله اخیر، اهمیت این منطقه را به مراتب بیشتر کرده است.

من هم از شما تشکر می‌کنم که موقعیت این گفتگو را فراهم آوردید. همانطور که گفتید، ایران به جهت قرارگرفتن بین دو منطقه "خزر" و "خلیج فارس"، يك "تپه طلايي" محسوب می‌شود. شرایط استراتژیکی ایران یکی از عواملی است که نادیده گرفتن این کشور، توسط غرب را غیرممکن می‌کند و هرگونه طرحی که در این منطقه بخواهد تحقق پیدا کند، ناچار از لحاظ نمودن ایران می‌باشد. دخالت مستقیم غرب برای تغییر موازنه در این منطقه بسیار پرهزینه است، ضمن آنکه مسایل امنیتی را هم به دنبال خواهد داشت. در شرایطی که ایران یکی از راه‌های طبیعی انتقال نفت منطقه "خزر" می‌باشد و از طرفی یکی از دروازه‌های اقتصادی آسیای مرکزی تلقی می‌شود، اگر ما موقعیت خود را تشخیص دهیم، با توجه به این حساسیت می‌توانیم نقش خود را در این معادله بخوبی تثبیت کنیم.

■ آیا غرب در شرایط کنونی خواهد توانست بدون ایران، استراتژی خود را در منطقه "خزر" پیدا کند؟

□ به نظر من مشکلات غرب و منطقه بیش از آن است که بتواند با نادیده گرفتن ایران، سیاستهای خودش را پیش ببرد.

ولی مشکل ما این است که از این موقعیت استراتژیک بخوبی استفاده نمی‌کنیم. در "خلیج فارس"، رهبری معادلات به دست آمریکا افتاده است و او حرف آخر OV را می‌زند. حال باید دید که در "خزر" چگونه خواهد شد؟ من آماري را از منابع آمریکایی نقل می‌کنم. به گفته این آمار شش حوزه مهم نفتی در "خزر" وجود دارد که در مجموع بیست تا سی میلیارد بشکه ذخایر اثبات شده در آن موجود است. هر چند که ذخایر احتمالی را تا دویست میلیارد بشکه تخمین می‌زنند، ولی بهرحال ذخیره سی میلیارد بشکه‌ای "خزر" در مقایسه با ذخایر "خلیج فارس" قابل مقایسه نیست، اما در مقایسه با ذخایر نفت "دریای شمال" در اروپا و ذخایر نفتی خود آمریکا رقم قابل توجهی است. البته آمریکاییها از "خزر" تلقی يك منبع عظیم نفتی را ندارند ولی بعنوان يك جایگزین مهم و موثر آنرا منظور می‌کنند.

■ بحث نفت "خزر" از آغاز همیشه توام با موضوع مسیر انتقال نفت بوده است. کدام مسیر برای خطوط انتقالی، مدنظر کمپانیهای نفتی است؟

صرف نظر از آنکه کدام مسیر، انتقال نهایی نفت خواهد شد، مسیرهای

متعددی مدنظر است.

- ۱- مسیر "باکو" به "نوروسینک"، (بندر روسیه در دریای سیاه)
- ۲- مسیر "باکو" به بندر "سوپسا" در دریای سیاه (که متعلق به گرجستان می‌باشد)
- ۳- مسیر "باکو" به بندر "جیحان" ترکیه که در واقع اصلی‌ترین مسیری است که مورد حمایت سیاسی آمریکا، اسرائیل و ترکیه می‌باشد.

■ اگر فرض بر این باشد که خط لوله "باکو- جیحان" مسیر نهایی خواهد بود، آنگاه چگونه نفت "ترکمنستان" و

"قزاقستان" را به این مسیر متصل خواهند کرد؟

□ احتمالاً در نظر دارند نفت [درون ساحلی] "قزاقستان" را که عمده‌ترینش در منطقه "تنگیز" است و همچنین نفت "فلات قاره" که عمده‌ترینش در "عاشاقان" است از یکسو و نفت "ترکمنستان" را نیز از "اکتائو" به "باکو" و سپس به "سوپسا" متصل کنند و در نهایت از "سوپسا" به "بندر جیحان" (ترکیه) وصل نمایند.

■ بندر "سوپسا" در "گرجستان" چگونه به "بندر جیحان" در "دریای سیاه" وصل خواهد شد؟

□ در شرایط کنونی خط لوله "باکو" به "گرجستان" وصل شده است. این خط لوله که چند هفته پیش افتتاح گردید، حدود یکصد هزار بشکه نفت را از "آذربایجان" به "گرجستان" منتقل می‌کند که البته بنا به گفته کارشناسان تا ۶۰۰ هزار بشکه قابل افزایش است.

■ آیا جز خطوط لوله‌ای که "دریای سیاه" مقصد نهایی آن است، کشورهای دیگر را هم در پروژه انتقال "نفت خزر"

مدنظر دارند؟

□ بله، يك مسير از "قزاقستان" به "چين" است. مسير ديگر عبور خط لوله از کشور "افغانستان" مي‌باشد. ديگر مسير خط لوله، از "اكتانو" در "قزاقستان" به "ايران" است که در نهايت به خليج فارس متصل مي‌شود. با توجه به اينکه رشد تقاضاي "آسيا" در آينده بيشتري خواهد بود، بنظر مي‌رسد که مسير نهايي انتقال "نفت خزر" بسوي "اروپا" نباشد. چرا که اصولاً احتياجات "اروپا" را نفت "خليج فارس" و... تأمين مي‌کند و "اروپا" نيازي به نفت "خزر" ندارد. بر اين اساس حتي اگر مسير لوله بطرف درياي سياه باشد، ناچار است که دوباره از طريق کانال "سونز" بسوي "آسيا" برگردد و اين موضوع مخارج سنگيني را تحميل مي‌کند.

■ همانگونه که مي‌دانيد رييس‌جمهور آمريکا، آقاي "مورنينگ استار" را بعنوان مشاور ويژه در مورد "درياي خزر" منصوب کرده است. از طرفي وزارت امور خارجه آمريکا نيز، سرويس ويژه‌اي را به اين امر اختصاص داده است. آيا سابقه دارد که سياستمداران کاخ سفيد، بصورت مستقيم در مورد انرژي فعال شده باشند و آيا سابقه داشته است که رييس‌جمهور، يك مشاور ويژه انرژي، علاوه بر وزارت انرژي و يا خزانه‌داري داشته باشد؟
□ به نظر من حساسيت آمريکا در رابطه با انرژي کاملاً مشخص است. در مورد "درياي خزر" نيز از جهات مختلف، اين حساسيت بچشم مي‌خورد، يکي از جنبه فشار بر "روسيه" و ديگري جلوگیری از رشد راديکاليزم در "منطقه خزر"!

■ منظورتان از راديکاليزم، عدالت خواهي سوسياليستي است يا گرايشات ناسيوناليستي؟!
□ هر دو مي‌تواند راديکاليزم تلقي شود. موضوعي که بطور طبيعي دست "آمريکا" را در منطقه "آسياي مرکزي" و "درياي خزر" باز کرده است، احساسات ضدروسي کشورهايي است که هفتادسال تحت سلطه "روسيه" بوده‌اند. اينها نگرانند که اگر "روسيه" مجدداً به قدرت تعيين کننده‌اي تبديل شود، همان سرنوشت قبلي را در پيش رو خواهند داشت و براي اينکه از سرنوشت گذشته خود فرار کنند، عموماً راه حلي جز نزديکي به آمريکا در پيش نمي‌گيرد.

■ در اين ميان "ايران" چه نقشي را مي‌تواند ايفا کند؟ آيا اساساً "ايران" توانايي ايفاي يك نقش جدي در "منطقه خزر" را دارد؟

□ به نظر من "ايران" مي‌توانست نقش مهمي را در اين رابطه ايفا کند. کشور ما هم از سلطه چندين ساله غرب رنج مي‌برد و هم شايد بدبختيهاي ما از کشورهاي "آسياي ميانه" بيشتري باشد. اگر "ايران" يك ديپلماسي فعال را دنبال مي‌کرد، بخوبي مي‌توانست کشورهاي آسيايي را به مطالعه گذشته "ايران" دعوت کند تا آنها بصورت جديتري درباره استقلال خود فکر کنند و ببينند که نتيجه اتکاي "ايران" به "غرب" در تاريخ چندصدساله چه عواقبي را پديد آورده است.

■ يعني بنظر شما، "ايران" مي‌بايست حس استقلال طلبي را تقويت مي‌کرد؟
□ بله. ولي بنظر من در چارچوب يك ديپلماسي فعال اين کار قابل انجام بود. هر چند که بنظر نمي‌رسد تاکنون کاري جدي در اين زمينه شده باشد.

■ ظاهراً دليل کاستي‌هاي ديپلماسي ما در قضيه "آذربايجان" و "ارمنستان"، "آذربايجان" جذب ترکيه شده است!

□ بله. بنظر من در این قضایا سیاست خارجی "ایران" قابل نقد است.

■ به سؤال اصلی برگردیم. شما به دو نکته اشاره کردید: یکی هراس "آمریکا" از رشد رادیکالیسم و دیگری هراس کشورهای منطقه از حاکمیت مجدد "روسیه"، و اینکه این دو عامل سبب پیدایش صف بندیهای جدیدی در منطقه شده است و در واقع "آمریکا" را به "آسیای مرکزی" نزدیک کرده است. در این میان نفت چه نقشی را بازی می‌کند؟
□ هدف آمریکا این است که با استفاده از عامل نفت در کشورهای "آسیای مرکزی" و "حوزه قفقاز" کاری انجام دهد و در نهایت آنها را در خط استراتژیک خودش قرار دهد.

■ چگونگی تحقق این استراتژی را توضیح دهید.
□ پیشنهادها متنوعی که در رابطه با خطوط انتقال نفت مطرح شده است، در نهایت اجرای طرحی را در نظر دارد که توسط آن، کشورهای مختلف با استفاده از ترانزیت نفت، ثبات اقتصادی پیدا کنند. در ضمن این کشورها با هم پیوند امنیتی

مشترک پیدا کنند تا از خطوط لوله محافظت نمایند و در نهایت هم، به ناتو متصل شوند.

■ غیر از ملاحظات منطقه‌ای، چه نکات دیگری می‌تواند در استراتژی نفتی "آمریکا" مدنظر باشد؟
□ "آمریکا" به این موضوع همیشه فکر می‌کند که در مساله تامین انرژی، منابع متنوعی را در اختیار داشته باشد، تا اگر یکی از مراکز تولید ناامن شد، از دیگر منابع بتواند نیازهای خود را برطرف کند.
■ ولی خط لوله‌ای که از "باکو" به "جیحان" می‌رود با مخاطرات بسیاری مواجه است. چرا که از "منطقه کردستان ترکیه" می‌گذرد. همچنین اگر از "ارمنستان" عبور کند، بدلیل کشتار ارمنه بدست ترکها در سالهای گذشته و کینه شدید ارمنه، خط لوله تامین خوبی نخواهد داشت. در "گرجستان" هم که مساله "آبخازها" وجود دارد...
□ به همین دلایل است که خط لوله باکو- جیحان، به مراحل قطعی نرسیده است و بسیاری روی آن تردید دارند. خود من هم فکر می‌کنم، تحقق آن به این سادگی امکان پذیر نخواهد بود.

■ تاثیر سیاستهای منطقه‌ای "اسرائیل" در منطقه "آسیای مرکزی" را تا چه اندازه بر چگونگی عبور خطوط لوله موثر می‌دانید؟ با توجه به آنکه شرکت "اسرائیل" و "ترکیه" را نیز نمی‌توان نادیده گرفت.
□ اسرائیل نقش خودش را بازی می‌کند و همانطور که شما هم گفتید، در "ترکمنستان" و پروژه‌های نفتی منطقه سرمایه‌گذاری کرده است، ولی من نقش "اسرائیل" را تعیین کننده نمی‌بینم. البته تردیدی نیست که اگر این خطوط لوله بتواند اجرا شود، "اسرائیل" هم بهره خواهد برد. با توجه به نگرانیهایی که "اسرائیل" از "خلیج فارس" دارد، نفت

حوزه "خزر" می‌تواند نگرانی‌های او را کمتر کند. ولی به‌رحال مشکلاتی که در اجرای خط لوله وجود دارد، امکان تحقق آن را ضعیف می‌کند.

■ مشکلات اجرایی این خط لوله به غیر از مساله امنیت مناطق محل عبور لوله، چه عوامل دیگری می‌تواند باشد؟
□ طول خط لوله ۱۷۰۰ تا ۱۹۹۴ کیلومتر پیش‌بینی شده است که هزینه‌ای معادل ۲ تا ۳ میلیارد دلار را به همراه دارد. این خط لوله در نهایت ۹۰۰ هزار تا ۱/۲ میلیون بشکه نفت در روز را می‌تواند به "بندر جیحان" برساند. غیر از مسایل فنی آن در عبور از مسیرهای کوهستانی، بازار این نفت الزاما حوزه "مدیترانه" خواهد بود. در حالی که حوزه "مدیترانه" احتیاجات خود را براحتی از نفت "خلیج فارس" تامین می‌کند و نیازی به نفت "خزر" ندارد. پیش‌بینی ذخایر موجود در "خلیج فارس" و "خاورمیانه"، مدت زمان ۴۰ سال را مطرح می‌کند. در چنین شرایطی "آسیا" نیاز بیشتری به نفت دارد که نفت "خزر" می‌تواند تا حدودی پاسخگویی این نیاز باشد.

■ با توجه به آنکه اسرائیل در حوزه "مدیترانه" قرار دارد و به نفت "الجزایر" و "لیبی" هم نمی‌تواند متکی باشد، آیا نفت "خزر" نمی‌تواند یک منبع قابل اتکا و ارزان برای اسرائیل تلقی شود؟
□ نفت وقتی به آنجا برسد، دیگر ارزان نخواهد بود!

■ ولی قابل اتکاست.

□ قابل اتکا هست، ولی ارزان نیست.

■ حالا از جنبه ارزان بودن آن صرف‌نظر می‌کنیم. آیا نمی‌تواند یک منبع قابل اتکا برای اسرائیل تلقی شود؟
□ من نمی‌دانم که امنیت "قفقاز" را که خط لوله از آن می‌گذرد چگونه تامین خواهند کرد؟ عوامل بسیاری وجود دارد که این طرح را غیر قابل توجیه نشان می‌دهد. صرفاً با یک عامل نمی‌توان یک طرح را توجیه کرد!

■ شاید تنوع منابع تولید که شما آن را یکی از دلایل توجه "آمریکا" به نفت "خزر" دانستید، در مورد اسرائیل هم صدق کند! اسرائیل در خلیج فارس با "اسلام" و "عروبت" درگیر است. در حالیکه کشورهای "قفقاز" به لحاظ نژادی و دینی مشکلی با اسرائیل ندارند. حتی برخی از رهبران اسرائیلی مانند "اریل شارون" متولد این منطقه می‌باشند.
□ این نکته که کشورهای "آسیای مرکزی" با "اسرائیل" مساله‌ای ندارند، به اثبات نرسیده است. به‌رحال کشوری مانند گرجستان مشکل حادی چون "آبخازها" را دارد که امنیت این کشور را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. حتی مسیر خط لوله "باکو-سوپسا" امنیت زیادی ندارد. این که اسرائیل هم، بدنبال تنوع در منابع انرژی می‌باشد، قابل قبول است. ولی اتکا به خط لوله "خزر-مدیترانه" چه به لحاظ فنی و چه به لحاظ اقتصادی مشکلات بسیاری دارد.

■ اخیراً "مورنینگ استار" نماینده ویژه رییس جمهور آمریکا در منطقه "خزر"، در پاسخ به جریانی که خط لوله را اقتصادی نمی‌داند طی مصاحبه با "پترولیوم اکونومیست" گفته است: یک شرکت ترک پذیرفته است که احداث خط لوله را

با مبلغ ۱/۷ میلیارد دلار انجام دهد. از طرفی این خط لوله را بیمه خطرهای سیاسی می‌کنیم که سرمایه‌گذاران نگران نباشند. از سویی او این موضوع را رد می‌کند که شرکت‌های آمریکایی برای عبور خط لوله از "ایران" فشار می‌آورند. □ اصولاً برآوردهای کمپانی‌های نفتی از خطوط لوله گوناگون است. فکر می‌کنم اظهار نظر "مورنینگ استار" هم بیشتر سیاسی باشد تا اقتصادی! من تا بحال برآوردی را ندیده‌ام که مسیر "باکو - جیحان" را کمتر از ۲ تا ۳/۵ میلیارد دلار محاسبه کرده باشد. بعید بنظر می‌رسد این خط لوله ۱/۷ میلیارد دلار تمام بشود.

■ بله. کارشناسان معروف دنیا هم این برآورد را قبول ندارند. یک کارشناس انگلیسی، چهار الی پنج ماه پیش اعلام کرد که این راه اقتصادی نیست.

□ درست است! آنچه را که در مجلات معتبر دنیا دیده‌ام، همین موضوع را تایید می‌کند. بیمه خطرات سیاسی خط لوله ای که "مورنینگ استار" به آن اشاره می‌کند، در نهایت هزینه خط لوله را بالا خواهد برد و آن را غیراقتصادی خواهد کرد.

■ شما تاثیر کاهش اخیر قیمت نفت را در میزان سرمایه‌گذاری نفتی، در حوزه خزر چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بنظر می‌رسد مجموع ۱/۶ میلیون

بشکه ای تولید "خزر" حتی از خط لوله "ایران" هم مقرون به صرفه نیست، چرا که حداقل هزینه استخراج هر بشکه، به اضافه هزینه ترانزیت آن، حدوداً ۸ الی ۹ دلار خواهد شد. برخی شرکتها مانند "موبیل" برای مقابله با چنین وضعیتی، پیشنهاد و معامله پایاپای "سوآپ" با "ایران" را مطرح کرده‌اند. یعنی نفت "خزر" را به "ایران" تحویل دهند و در "خلیج فارس" معادل آن را تحویل بگیرند.

□ من یک گزارش از رئیس "بی.پی" در ماه ژانویه مطالعه کردم که به این نکته اشاره داشت و بهره برداری از نفت "خزر" را با قیمت‌های فعلی امکان‌پذیر نمی‌دانست. گزارش دیگری هم از "آموکو" چنین مضمونی را تایید می‌کرد. هر دو گزارش به این موضوع اشاره داشتند که برنامه خود را افزایش قیمت نفت تا حد ۲۰ دلار در سال آینده قرار داده‌اند، تا عملیات اکتشاف و تولید منطقه "خزر" امکان‌پذیر شود.

توسعه صنایع نفت، از اساسی‌ترین دغدغه‌های غرب است. بر این اساس نسبت به بحران‌های نفتی بسیار حساس هستند. با توجه به هزینه حدوداً ۹ دلار برای استخراج و تولید و ترانزیت نفت "خزر"، قیمت‌های کنونی باید تا حد ۲۰ دلار افزایش پیدا کند. با توجه به عمق زیاد "دریای خزر"، اکتشاف و تولید نیاز به تکنولوژی بسیار پیشرفته‌ای دارد که قیمت‌های کنونی جوابگوی هزینه آن نمی‌باشد. این نگرانی در کمپانی‌های نفتی وجود دارد که با قیمت‌های فعلی، امکان توسعه منابع نفتی در جهان وجود ندارد.

در مورد عبور خط لوله از "ایران" که شما آن را هم با قیمت‌های فعلی نفت به صرفه ندانستید، برآورد هزینه آن از "اکتانو" تا "خلیج فارس" با طول حدوداً ۱۲۰۰ کیلومتر، معادل ۱/۱ میلیارد دلار می‌باشد. اگر چنین خط لوله‌ای به صرفه نباشد، هزینه خط لوله باکو - جیحان که ۳/۵ میلیارد دلار برآورد شده است، اصلاً صرفه نخواهد داشت و در چنین شرایطی منتفی است. خط لوله "ایران" از تمامی طرحها، هزینه کمتری خواهد داشت.

■ گذشته از شرایط هموار جغرافیایی، امنیت کنونی "ایران" را نیز کارشناسان قابل اعتماد تر از کشورهای "آسیای مرکزی" می‌دانند.

□ خود آمریکاییها هم تصدیق کردند که مسیر "ایران" کوتاهترین، اقتصادی‌ترین و امن‌ترین راه است. ترانزیت نفت از "باکو" به "جیحان"، انتقال نفت را با سرنوشت چهار کشور گره خواهد زد. در حالیکه در مسیر "ایران" تنها يك کشور مطرح خواهد بود.

■ برخی صاحب‌نظران غربی درباره پیشنهاد عبور خط لوله از "ایران"، دو مشکل را مطرح می‌کنند: مشکل نخست خود "ایران" است و مشکل بزرگتر ناامنی "خلیج فارس" اعلامیه "ویلیام پری" هم در همین رابطه بود. حال اگر ما در دیپلماسی نفت خود، این نکته را مطرح کنیم که خط لوله به "دریای عمان" وصل خواهد شد و نه به "خلیج فارس"، آیا با چنین منطقی می‌توانیم مقابله کنیم؟

□ علاوه بر این، امکانات استراتژیک هم در اختیار داریم. یکی از این امکانات، راه آهن است که می‌تواند از "سرخس" به "بندر چابهار" وصل شود. این خط آهن در ابتدای قرن نوزدهم میلادی توسط روسها پیشنهاد شده بود. اخیراً "ایران" در مورد آن فعال شده است و به زیرسازی این خط مشغولند. این خط می‌تواند اضافه بر نفت، کالاهای صادراتی دیگر "آسیای مرکزی" را به دریای آزاد وصل کند.

■ منظور شما، حمل نفت از طریق راه آهن است؟

□ بله! از این طریق هم می‌شود.

■ آیا با این روش، حجم انتقال نفت نسبت به خط لوله کمتر نخواهد بود؟

□ البته کمتر خواهد بود، ولی بهر حال جایگزین خوبی است.

■ بهر حال حمل با قطار، برعکس خط لوله منحصر به يك محصول نخواهد بود و از این جنبه پیشنهاد شما جالب توجه است.

(پایان قسمت اول)

بحران سرمایه داری و يك شهروند با وجدان

"جورج سوروس" میلیارد آمریکایی، که در بحرانهای آسیای جنوب شرقی و روسیه و همچنین بحران مالی انگلستان یکی از مقصرین اصلی به شماره می‌رود، در گفتگویی با "اشپیکل"، بحران اخیر مالی در جهان را به بحث کشیده و از ماهیت دوگانه خود دفاع کرده است.

"سوروس" می‌گوید: ما شاهد یک فروپاشی عظیم در اقتصادهای پیرامونی نظام سرمایه داری

بوده ایم هر چند که تاکنون هسته مرکزی نظام سرمایه داری از این تحولات در امان مانده است. نظام بین الملل سرمایه داری همانند یک چرخه بسیار عظیم عمل می‌کند. در این چرخه نهادهای مرکزی، سرمایه‌ها را به مناطق حاشیه‌ای ارسال می‌کنند و در یک فرآیند آن را مجدداً جذب مرکز می‌نمایند. ولی اکنون خطرات بسیاری در کمین چرخه سرمایه‌نشسته است. طبیعت بازارهای مالی به گونه‌ای است که بدنبال زیاده‌خواهی برخی، به سمت بی‌ثباتی پیش می‌رود. "سوروس" به فعالیت‌های خود در زمینه تاسیس صندوق‌های سرمایه‌گذاری در اروپای شرقی و آسیا اشاره می‌کند و می‌گوید: ما بر اساس تجربیات خود، نهادهایی را بوجود آورده ایم تا از زیاده‌رویها در بازار جلوگیری کنیم. مدل "توازن قوا" در بازارهای مالی راهگشا نیست. این مدل در بازارهایی که با حجم مشخصی از کالا روبرو هستیم، چاره‌ساز است ولی در بازارهای مالی اینچنین نیست؛ چرا که نمی‌توان با قاطعیت چیزی را مشخص کرد. بازارهای مالی به نظارت و کنترل نیاز دارند. من مایلم جهان را متقاعد سازم که بازارهای مالی نیازمند نظارت می‌باشند. "سوروس" در پاسخ به این اتهام که برخی او را در بحرانهایی اخیر مقصر اصلی می‌دانند، می‌گوید: من بین این دو حوزه، یعنی حوزه منافع اقتصادی و حوزه مسایل انسانی، قایل به یک مرزبندی می‌باشم. من بعنوان کسی که در بازار فعالیت

می‌کند، ناچار از تن دادن به قواعد بازار هستم. اگر من از سوداگری دست بردارم، دیگری جای من را خواهد گرفت. حتی اگر من هم به دنیا نمی‌آمدم؛ باز هم تایلند از ارزش پول ملی خود می‌کاست. ولی ما باید به این نکته توجه داشته باشیم که در ایفای نقش بعنوان یک رقیب اقتصادی، ویژگی‌هایی وجود دارد که آنرا از یک شهروند باوجدان متمایز می‌کند. من بعنوان کسی که در بازار عمل می‌کند، نمی‌توانم چیزی را در این عرصه تغییر دهم، اما بعنوان یک شهروند باوجدان! از عدم ثبات در بازارهای مالی بسیار نگران هستم. بر این اساس تمام سعی خود را به‌کار می‌گیرم تا قواعد تازه‌ای را برای بازار ابداع کنم. نظام سرمایه داری باید به حیات خود ادامه دهد. من خود یک کاپیتالیست هستم و بر این اعتقادم که بازار آزاد و دارایی‌های شخصی برای یک جامعه باز ضروری هستند. اما باید بگویم که نظام سرمایه داری در وضعیت کنونی قابل قبول نیست. بنابراین، انتقادهای من نباید این تصور را القا کند که من دشمن نظام سرمایه داری یا اینکه طرفدار سوسیالیسم می‌باشم.

"سوروس" در نقد جامعه سرمایه داری می‌گوید: معمولاً چنین تصور می‌شود که انسانها به اهداف خود آگاه هستند؛ اما این تصور صحیح نیست. در جامعه ما فعالیت‌های تجاری و اقتصادی، جایگزین روابط انسانی شده است. اکنون افراد خود را در مقابل امکانات متعددی می‌بینند که در عین حال، آشفتگی و سرگردانی را با خود به همراه آورده است. پول را دیگر

وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نمی‌پندارند، بلکه آنرا هدف نهایی می‌انگارند. من بر این اعتقاد هستم که بازار، مکانیسمی را عرضه می‌کند که قادر به تامین نیازهای فردی می‌باشد. اما در این مکانیسم نیازهای اجتماعی پاسخی برای خود نمی‌یابند. در دموکراسی پارلمانی، مکانیسمی وجود دارد که آسایش همگان را تامین می‌کند. اما در اقتصاد بازار چنین رویکردی به تامین آسایش همگانی وجود ندارد. هر چند در عصر ما بنیادگرایان سرمایه داری از سیاست عدم مداخله در مکانیسم بازار حمایت می‌کنند، ولی من نگران هستم. به همین دلیل در عین پایبندی به قوانین فعلی بازار، در صدد تغییر قواعد آن می‌باشم. ما نیاز به کنترل بازارهای مالی داریم. کنترل‌ها را تنها از طریق بانکها می‌توان انجام داد، زیرا تمام معاملات از طریق نظام بانکی انجام می‌شود.

"سوروس" در پایان می گوید: پس از فروپاشی یک رژیم استبدادی در روسیه، به جای آنکه شاهد یک جامعه باز باشیم، ناظر یک نسخه جعلی از سرمایه داری بوده ایم که بسیار دلسرد کننده می باشد. پاسخهای جوامع غربی به رویدادهای روسیه مایوس کننده است. به نظر می رسد آنها بیشتر در اندیشه آسایش خود می باشند و گرایش چندانی به انسانهای آن سویی مرزهای خود ندارند.

" اشپیگل، دسامبر ۹۸ "

بحرانها و الگوها (۱)

گفت و گو با دکتر فریبرز رییس دانا

«شرحی از مدارج تحصیلی و آثار مکتوب دکتر رییس دانا»

دکتر فریبرز رییس دانا، تحصیلات عالی خود را در دانشگاه ملی (دانشگاه شهیدبهبشتی) آغاز می کند. او در ادامه به انگلستان عازم شده و در مدرسه اقتصاد دانشگاه لندن (ال.اس.ای.) با گرایش اقتصاد کاربردی و اقتصادسنجی برای توسعه و بعد از آن در دانشگاه سیتی لندن با گرایش جمعیت شناسی اقتصادی برای کشورهای کم توسعه تحصیلات عالی خود را تکمیل می کند. او در دانشگاههای مختلف از جمله دانشگاه شهیدبهبشتی، دانشگاه تهران و دانشگاه لندن مشغول به امر تدریس بوده است. ایشان در حال حاضر در مجتمع آموزش عالی صنایع بعنوان دانشیار و پژوهشگر مشغول به کار هستند. در عین حال بعنوان کارشناس اقتصادی در بخش مهندسی مشاور و یک پژوهشگر مستقل فعالیت می کنند. از کتابهای منتشر شده دکتر رییس دانا تحت عنوان کشاورزی ایران، کم توسعه اجتماعی و اقتصادی، پول و تورم، توسعه شهری، توسعه اقتصادی، ناموزونیها، اقتصادتکنولوژی می باشد. در عین حال کتابهای اقتصادی کاربردی توسعه و همچنین فروداشتهای توسعه فرهنگی را در دست چاپ دارند.

بخش دیگری از دستاوردهای دکتر رییس دانا، پژوهشها و حدوداً ۲۰۰ مقاله می باشد که در زمینه های متنوعی

از جمله اقتصاد حمل و نقل، اقتصادسنجی ایران، تشکیل سرمایه در ایران، اقتصاد شوروی و کشورهای مستقل (آسیای

مرکزی) اقتصاد شهری و منطقه‌ای ایران، فن‌شناسی در ایران، آسیب‌شناسی اجتماعی با دیدگاه اقتصادی، استراتژی جهانی قدرتهای بزرگ، اقتصاد سیاسی کم‌توسعه‌گي (۸مقاله)، نظریه‌های رشد و فن‌شناسی، ارتباط دموکراسی و توسعه اقتصادی و... به طبع رسیده است.

■ بحرانهای اخیر سرمایه‌داری را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ رکودهای ذاتی سرمایه‌داری آنطور که "آلن میک سنیزوود"، "پل سویزی" و "ارنست مندل" بررسی کرده‌اند، چند ویژگی دارد:

- ۱- به جان خریدن تورم همراه با رکود
- ۲- انتقال بحران از کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه
- ۳- متلاشی نمودن اتحادیه‌های اقتصادی در سطح کشورهای در حال توسعه، مانند آنچه که در دهه ۸۰، دولت ریگان در مورد اوپک اعمال نمود.
- ۴- فشار بر دوش طبقه کارگر و طبقه متوسط و کارگران جدید، به اصطلاح "لوسین گلدمن" کارمندان کم درآمد، کارگران جدید هستند.
- ۵- عمیق تر بودن هر بحران نسبت به بحران قبلی.

■ در برخی از مطالب دیده می‌شود که بحرانهای اخیر را به اشباع بازارهای جهانی نسبت می‌دهند. از دیدگاه شما آیا این رابطه صادق است؟

□ بله. در واقع از سال ۹۲-۹۳ به بعد مشخص شد که بازارهای جهانی اشباع شده‌اند و در مقابل، شیره جهان کشیده شده است. سرمایه‌ها در آسیای جنوب شرقی متمرکز شد و هراس داشتند از اینکه آنرا در کشوری مانند لهستان که قدمت زیادی در امر صنعتی شدن دارد، به‌کار گیرند، چرا که در این کشورها جنبش کارگری زنده و فعال است. ولی بحران از همان‌جا دامن زده شد. این بحرانها روزبه‌روز جهانی‌تر می‌شوند، زیرا اقتصاد، جهانی شده است.

■ سرمایه‌داری برای مقابله با این بحران چه تدابیری اندیشیده است؟

□ یکی از ابزارهایی که سرمایه‌داری برای به تعویق انداختن رکود به آن رو آورده است، پست مدرنیسم می‌باشد که در تمام جبهه‌ها آنرا فعال کرده است. بطورمثال پست مدرنیسم در معماری، خود را مبتنی بر یک نوستالژی (احساس غربت نسبت به وطن) نشان می‌دهد و تحت این عنوان که بومی‌گرایی کنیم و هویت تاریخی انسان را احیا نماییم، سرمایه‌ها را به بخش ساختمان سوق داده است. این موضوع حاکی از اشباع‌شدن بخش صنعت می‌باشد. حالا این سرمایه‌ها که از بخش صنعت به سوی بخش ساختمان سرازیر شده است که در فیلادلفیا، نیویورک، سان‌دیوگو و حتی در کشور خود ما بروز دارد که یکی از نمودهای آن همین برج‌سازی می‌باشد.

■ برخی خط‌مشی سرمایه‌داری جهانی را در شرایط کنونی به یک دیکتاتوری جهانی تعبیر می‌کنند. آیا نمودهایی برای این تعبیر می‌توان تصور کرد؟

□ به نظر من این دیکتاتورهای ماهیت طبقاتی دارد و از سلطه سرمایه‌داری جهانی ناشی می‌شود. این بافت مدتهاست که در جهان شکل گرفته و با بحران‌سازی، شکل‌بندی جدیدی به روابط جهانی داده است. از جمله شکل‌بندی شمال - جنوب که در واقع شمال، نماد سرمایه و جنوب، نماد کار می‌باشد. البته این تضاد تبلور مکانی هم دارد. بطورمثال سرمایه وقتی در مکانی متبلور شد، فرآیندهای خاصی مانند بورژوازی ملی، میهن پرستی و... پدید می‌آورد. یعنی سرمایه ضمن سیاسی بودن ناچار است در یک مکان لانه کند.

■ تبعات دو قطبی سرمایه و کار در جهان، چگونه روابط کشورها را شکل می‌دهد؟

□ رکود در حال حاضر گسترده‌تر شده است. این رکود کشورهای کم‌توسعه را در مقابل کشورهای سرمایه‌داری یا توسعه‌یافته قرار می‌دهد. البته این تقابل، به تناسب آگاهیها و رشدها ماهیتش تعیین می‌شود. ممکن است یک کشور شعارهای تند ضدامپریالیستی هم بدهد ولی جهت‌گیری ضداستثمار و ضداستبداد نداشته باشد. در حالی که ممکن است کشور دیگری با رهبری ملایمتری سمت و سوی واقعی در تقابل با سیاستهای جهانی سرمایه‌داری داشته باشد.

■ آیا نمونه‌ای از این رهبری ملایم ولی در عین حال جهت‌دار وجود دارد؟

□ بله. علیرغم بحرانهای موجود در آسیای جنوب شرقی، چین دوام آورده است. کشورها هر چه سوسیالیسم به مفهوم بومی آنرا دنبال کنند (در چین به یک صورت و در کشورهای اسلامی به صورت دیگر) چند کار اساسی می‌توانند انجام دهند:

یکی اینکه سنگری در برابر انتقال بحرانهای سرمایه‌داری بوجود آورند و در واقع اقتصاد خود را فارغ از بحرانهای جهان شکل می‌دهند. در این میان چین با رشد نزدیک به ده درصد نمونه خوبی است، در حالیکه ژاپن با یک بحران جدی روبرو شده است. دیگر آن که باید سمت و سوی این کشورها به نفع آزادی و دموکراسی باشد. سرمایه‌داری که مدافع استبداد است، نمی‌تواند بورژوازی ملی تلقی شود. بورژوازی ملی در چارچوب یک حرکت دوجبهی ضدامپریالیستی - ضداستبدادی باید حرکت کند وگرنه ملی نیست.

■ اگر بتوان سرمایه‌داری ملی را نقطه مقاومتی در مقابل سرمایه‌داری جهانی تلقی کرد، چه نمونه‌هایی از آنرا می‌توان در تاریخ جهان سوم و بخصوص ایران ارایه داد؟ با توجه به آنکه برخی نقطه مقابل تلقی شما را مطرح می‌کنند. آنها مصایب کنونی ایران را به‌دلیل حاکمیت سرمایه‌داری ملی و جداسدن ما از بافت جهانی می‌دانند!

□ به نظر من، سرمایه‌داری ملی در اوایل انقلاب سرکوب شد. چون خیلی از جریانهای ملی کارخانه‌دار شده بودند، بازرگانان را نماینده بورژوازی ملی تلقی می‌کردند، در حالیکه بازرگانان نماینده بورژوازی ملی نبود. آنچه که در ایران بعد از انقلاب پا گرفت، بورژوازی تجاری بود که در واقع جانشین بورژوازی کمپرادور (سرمایه‌داری وابسته) شد. این طبقه اساساً برای فعالیت در صنعت و تولید آمادگی نداشت.

■ مشخصه اصلی سرمایه‌داری تجاری در ایران چیست؟ آیا این طبقه مبتنی بر یک ایدئولوژی است؟

□ نیروی اصلی و تعیین‌کننده در سرمایه‌داری تجاری، ماهیت ایدئولوژیک آن نمی‌باشد، بلکه رقابت آن با سرمایه‌داری کمپرادور است. اینها احساس کردند که در رقابت با کمپرادور نابود خواهند شد. بر این اساس تلاش کردند قدرت را از دست آنها بگیرند، بدون آنکه بتوانند در این جایگزینی، نقش آنها را ایفا کنند.

انتخابات اخیر اتاق بازرگانی هم نشان داد که سرمایه‌داری تجاری متوجه این نکته شده است که با ادامه روند فعلی تجزیه خواهد شد.

■ در نقطه مقابل سرمایه‌داری تجاری یا سرمایه‌داری ملی، اقتصاد دولتی وجود دارد. برخی این الگو را هم ناکارآمد و فاسد می‌بینند. اضافه بر آن وجود درآمد نفتی سبب می‌گردد تا اقتصاد دولتی بی‌نیاز از اتکا به طبقات مولد بوده و در واقع با یک نوع استبداد قرین باشد.

□ این نظریه که بخش دولتی ناکارآمد، فاسد و مستبد است و در مقابل بخش خصوصی کارآمد، سالم و دموکرات تلقی می‌شود، صحیح نیست. نمونه‌های زیادی این تقسیم‌بندی را نقض می‌کند. بسیاری از فعالیتهای دولتی را نمی‌توان به بخش خصوصی واگذار کرد. اگر سرمایه‌گذاری بخش دولتی در فعالیتهای کلانی مانند سدسازی و کشاورزی نباشد، بخش خصوصی نمی‌تواند این خلا را پر کند. اشکال اساسی ما در بخش دولتی، آن است که بودجه‌نویسی و محاسبات شفافیت نداریم. اگر بخش دولتی تحت نظارت نهادهای مدنی و ملت عمل کند، کارآمدی آن به مراتب از بخش خصوصی بالاتر خواهد بود. اگر چاههای نفت را به بخش خصوصی واگذار کنیم، آنها به دنبال منافع ملی نخواهند بود، بلکه درآمد بیشتر خود را در نظر خواهند گرفت. اگر تامین اجتماعی و بیمه‌های اجتماعی بطور کارآمدی شکل بگیرد و مردم نگران درآمد یا از کارافتادگی خود نباشند، بخش دولتی بسیار کارآمدتر از بخش خصوصی به نیازهای اجتماعی پاسخگو خواهد بود، درحالی‌که سرمایه‌داری تجاری این مقولات را قبول ندارد. اقتصاد دولتی و نفتی هم آنطور که شما گرفتید مترادف با الگوی استبداد نیست. دکترا مصدق از یکسو آزادیخواه بود و از سوی دیگر اقتصاد دولتی نفتی را هم رهبری می‌کرد.

■ یعنی شما این نکته را که رشد بخش خصوصی قرین با دموکراسی است، مخدوش می‌دانید؟

□ در این رابطه به یک تحقیق اشاره می‌کنم. خانم بنام "زهرا آراط" تحقیقی به زبان انگلیسی منتشر کرده است. این تحقیق مسایل هند، پاکستان، ترکیه، بنگلادش و ایران را مورد بررسی قرار داده است. او در این تحقیق گفته است، دولتهایی که قدرت اقتصادی بالایی دارند، نمی‌توانند آزادی شهروندان خود را تامین کنند. این نظریه را رد می‌کنند که فقط بورژوازی می‌تواند دموکراسی را به ارمغان بیاورد. نمونه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد قدرت اقتصادی دولتها، مانع توسعه آزادیهای سیاسی می‌شود. ولی در عین حال دولتهایی که از طریق مردم انتخاب می‌شوند، می‌توانند مدافع آزادی باشند. یک نمونه، مصدق بود که به آن اشاره شد.

نمونه دیگر دولت خاتمی است که برخلاف نظریه‌ای که بورژوازی و دموکراسی را قرین با یکدیگر می‌داند، مورد هجوم سرمایه‌داری تجاری و بخش خصوصی می‌باشد. یعنی دولت خاتمی از آزادی دفاع می‌کند و سرمایه‌داری تجاری آنرا مورد هجوم قرار می‌دهد. البته تحقیقات برخی چون "خانم آدلن" و "آقای سینتیاموریس" نشان می‌دهد که دموکراسی ملازمه‌ای جدی با توسعه اقتصادی دارد. ولی باید دموکراسی را تعریف نمود. اینکه مردم صرفاً به پای صندوق بروند،

کمترین ملازمه را با توسعه اقتصادی دارد. ولی اگر دموکراسی به معنای مشارکت فعال مردم در سرنوشت خویش از طریق تشکیل نهادهای مدنی باشد، بیشترین ملازمه را با توسعه اقتصادی دارد. این شکل از دموکراسی که در کشورهای سرمایه‌داری رایج است، نوعی از دموکراسی است که کمترین ملازمه را با توسعه اقتصادی دارد.

■ علیرغم اینکه انگیزه‌های عدالت‌خواهانه در وقوع انقلاب ایران بسیار موثر بود، چرا جریان سرمایه‌داری تجاری در حاکمیت سیاسی بعد از انقلاب ایفای نقش اساسی را به عهده گرفت؟

□ هر چند اصل عدالت اجتماعی در خامترین شکل خود، انگیزه اصلی وقوع انقلاب بشمار می‌رفت، اما نوع ایدئولوژی و سازماندهی جریان هدایت‌کننده بسیار تعیین‌کننده بود. سایر نیروها در آن شرایط توانایی نداشتند. بر همین اساس سرمایه‌داری تجاری رهبری بخشی از مبارزه را به عهده گرفت و مانع از آن شد که به آرمانهای عدالت‌خواهانه مردم پاسخ داده شود. گروه‌های چپ هم در این میان با خشم نسبت به این موضوع حساسیت نشان دادند که سرکوب شدند.

■ یعنی در واقع آنگونه نبود که با ضربه‌خوردن سرمایه‌داری کمپرادور، یک اقتصاد عدالت‌خواهانه حاکمیت یابد؟

□ از یک سو کمپرادور لطمه خورد، ولی از سوی دیگر راه استقلال را نیمودیم. یک برنامه رشد اقتصادی دنبال نشد. مبارزه طبقاتی به نتیجه نرسید و آزادی پایدار ایجاد نشد هر چند تضاد ایدئولوژیک رهبران انقلاب با غرب، مایه‌هایی برای استقلال سیاسی از امپریالیسم فراهم کرد.

■ وجود نهادهایی چون قانون کار یا خانه کارگر را در این بافت چگونه می‌توان تبیین کرد؟

□ علیرغم اینکه من مدافع قانون کار هستم، ولی این قانون راه‌های فرار را نیز برای سرمایه‌داری فراهم کرده است. بطوریکه سرمایه از تولید به سوی تجارت فرار می‌کند. خانه کارگر نیز نماینده واقعی طبقه کارگر نیست. آنها از کارشناسان اقتصادی بهیچوجه استفاده نمی‌کنند. حتی در سازماندهی تظاهرات آنها هم ناقص عمل می‌کنند. تظاهرات جلوی اتاق بازرگانی یا تظاهرات اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) نمونه‌هایی از عملکرد ناقص آنها می‌باشد. آنها از متخصصان کارگری خوب استفاده نکرده‌اند. در بحث قانون کار هم بصورت مکانیکی از آن دفاع می‌کنند. این قانون در زمان جنگ بازده خوبی داشت ولی الان باید چند قدم جلوتر از این قانون باشیم و جهت‌گیری عدالت‌خواهانه آنرا بیشتر کنیم. هر چند که همین قانون کار فعلی هم، تحت فشار اتاق بازرگانی و سرمایه‌داری تجاری قرار دارد.

■ به نظر می‌رسد مدیران دولتی مخالفت جدی‌تری نسبت به قانون کار دارند تا بخش خصوصی؟

□ این پدیده ناشی از دیکتاتوری است. برخی مدیران دولتی می‌خواهند در محیط خودشان ترکتازی کنند. در حال حاضر چون از مدیران فقط بیلان مالی خوب انتظار دارند و به عبارت ساده‌تر از آنها فقط اسکناس می‌خواهند، آنها نیز برای بالابردن سوددهی واحدهای خود با قانون کار درافتاده‌اند. اضافه بر آن، برخی تحت پوشش مدیریت دولتی متاسفانه با بخش خصوصی زدوبندهایی دارند.

■ البته تا زمانی که مدیریت کارخانجات و صنایع تحت نظارت کارگران بود، بازدهی خوبی وجود داشت. ولی بعداً به بهانه تمرکز، این طیف از کارگران را تصفیه کردند که موجب شد مدیریت دولتی در مسیر دیگری حرکت کند و سلامت خودش را از دست بدهد. در واقع نقش نظارتی مردم در سلامت مدیریت دولتی بسیار کارآیی دارد!

□ همین طور است!

(ادامه دارد)

اقتصاد بازار نیاز به بازنگری دارد

مداخله قاطعانه خزانه داری فدرال (آمریکا) جهان را از بروز يك فاجعه نجات داد. بعد از این مداخله، ما شاهد کاهش نرخ بهره و اقدامات مفید دیگری بوده ایم و می‌توان گفت؛ بازارها تا حدود زیادی به وضعیت سابق بازگشته اند. اما باید توجه نمود که وقایع پیش آمده در چند ماه اخیر، نمایانگر کاستی‌های جدی در نظام مالی جهانی است و سرمایه‌های موجود در آن، نقش قاطعی را در سرنوشت کشورها ایفا می‌نماید و به همین دلیل اگر آن را نظام کاپیتالیستی جهانی بنامیم، گزاف نگفته ایم.

تا پیش از بحران تایلند در سال ۹۷، مرکز (آمریکا و اروپا) با قدرت تمام سرمایه‌های مالی را به درون خود می‌مکید و سپس آنرا به اقتصادهای پیرامونی (آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و...) پمپاژ می‌کرد. بر این اساس در يك رابطه متقابل، بازارهای مالی (مرکز) روزبه روز بزرگتر و مهمتر می‌شدند و به تبع آنها کشورهای پیرامونی با گشودن بازارهای خود، از سرمایه‌های عظیم مرکز بهره‌مند می‌گردیدند. تداوم این روند موجب شد که تا سال ۹۴ بیش از نیمی از کل جریان سرمایه جهانی به درون صندوق سرمایه‌گذاری در اقتصادهای پیرامونی (بازارهای نوظهور) انتقال یابد. بحران آسیا سبب گردید این جریان معکوس شده و

سرمایه‌ها، از اقتصادهای پیرامونی گریزان و دوباره به سوی مرکز بیایند. در ابتدا این جریان معکوس سرمایه، به سود مرکز تمام شد؛ اما دیری نگذشت به این نکته پی بردند که بحران اقتصادهای پیرامونی، در بلندمدت به سود مرکز نیست. چرا که چرخه سرمایه از مرکز به پیرامون و بالعکس متوقف شده بود. برای اثبات بحران فعلی می‌توان به سه نمونه اشاره کرد:

۱- فروپاشی اقتصاد روسیه، کاستی‌هایی را در نظام بانکی بین‌المللی آشکار ساخت. بانکهای روسیه علاوه بر معاملات رسمی، به معاملات غیررسمی و پنهانی نیز دست می‌زدند که دربرگیرنده زنجیره بزرگی از واسطه‌ها و دلالتها بود. فروپاشی روسیه ضربه بزرگی بر این زنجیره مالی وارد کرد و از آنجایی که هیچ راهی برای جبران خسارت ناشی از عدم اجرای تعهدات یک بانک، در قبال بانکهای دیگر وجود نداشت؛ بسیاری از موسسات مالی و صندوقهای تامین سرمایه ورشکسته شدند، بدون آنکه کسی به یاری آنها بشتابد

۲- بحران اقتصادهای پیرامونی، اکنون در مرحله ای است که کشورهای بحران زده درصدد تغییر الگوهای پیشین برآمده‌اند. بعد از اندونزی و روسیه که بحران کامل اقتصادی را تجربه کردند، مالزی و هنگ کنگ به‌طور آگاهانه درهای اقتصاد خود را بر روی بازارهای بین‌المللی بستند. در این میان اقدامات دولت مالزی در کوتاه‌مدت، موجب تعدیل و آرامش در اقتصاد مالزی شد. این سیاست می‌تواند براحتی پیروان زیادی را برای خود فراهم آورد و کشورهایایی را که از تجارت آزاد لطمه خورده‌اند، به سوی الگوی مالزی سوق دهد.

۳- در بحرانهایی اخیر، ناتوانی مقامات پولی بین‌المللی در حفظ انسجام این مجموعه آشکار گردید و اختلاف نظرهایی جدی در ارگانهای مالی جهانی پدید آمد. درحالیکه صندوق بین‌المللی پول مصرانه خواهان افزایش نرخ بهره بود؛ خزانه داری فدرال (آمریکا) نرخ بهره را کاهش داد. در سوی دیگر کنگره آمریکا بعد از مدتی کشمکش، با افزایش سرمایه آمریکا در صندوق بین‌المللی پول توافق نمود که از این مساعدت مالی، چهل و یک میلیارد دلار برای نجات برزیل از بحران اختصاص یابد؛ ولی در نهایت قادر به کنترل بحران جدید در وال استریت نشد.

هر چند بحران آسیا، رژیمهای مستبد منطقه را که سودطلبی شخصی و اصول کنفوسیوسی را درهم آمیخته بودند، سرنگون ساخت؛ ولی آیا دولتهای دموکراتیک و اصلاح طلب که جایگزین آنها شده‌اند، می‌توانند در مقابل بحران پایداری کنند؟

آمریکا در این بحران از کاهش قیمت موادخام و واردات ارزان از کشورهای بحران زده منتفع گردید. اما درحالیکه بخش بزرگتری از اقتصاد جهانی در رکود بسر می‌برد، صادرات و همچنین سرمایه‌گذاری آمریکا نیز به ناچار سقوط خواهد کرد.

هم اکنون زمان آن فرا رسیده است که

بی‌ثباتی را از ویژگیهای تفکیک‌ناپذیر بازارهای مالی بدانیم. اعمال اصول اقتصاد بازار به معنای اعمال بی‌ثباتی است. بنابراین اقتصاد بازار به اصول تکمیل‌کننده دیگری نیاز دارد. اصولی که بتواند در سایه حمایت‌های سیاسی دولتها، ثبات مالی را در بازارها امکان‌پذیر سازد. دو راه بیشتر پیش رو نداریم: یا اینکه بازارهای مالی جهانی را از طریق یک سازمان

بین‌المللی تنظیم کنیم یا اینکه دولتها را به خود واگذار کنیم تا به هر نحو ممکن از منافع خود محافظت کنند. راه دوم آشکارا به فروپاشی نظام چرخش مالی جهانی منجر خواهد شد. ضروری‌ترین اقدامی که در حال حاضر باید مدنظر قرار گیرد؛ جلوگیری از فرار سرمایه‌ها می‌باشد. باید سرمایه‌گذاران را قانع نمود که دوباره جریان سرمایه‌گذاری در اقتصادهای پیرامونی را مدنظر قرار دهند. این امر وفاداری کشورهای بحران زده رابه سرمایه‌داری جهانی تضمین خواهد کرد. تجربه بحران آسیا قابل‌تأمل است. کشورهایایی که بازارهای مالی خود را بسته نگاه داشتند؛ بهتر از اقتصادهای باز در مقابل این بحران مقاومت کردند.

تجدیدنظر طلبی در سرمایه داری لیبرال

گسترش دامنه بحران آسیا سبب پیدایش تجدیدنظر طلبی ایدئولوژیک، در میان طرفداران متعصب " آزادی مطلق گردش سرمایه " شده است. بحران مالی، بتدریج در حال تبدیل شدن به جنگ تجاری است. جابجایی مکرر سرمایه ها، بازارهای بورس منطقه را بشدت تحت تاثیر خود قرار داده و این امر به نوبه خود تولیدات صنعتی را با کاهش درآمد جدی مواجه ساخته است. تمامی کشورهای این منطقه، به دلیل اقبال به مدل رشد اقتصادی تجارت آزاد، با دو مشکل مواجه گشته اند: مشکل اول، خروج سرمایه های خارجی است که در گذشته پشتوانه اقتصادی کشورهای فوق بوده است و مشکل بعدی، انبوه تولیدات صنعتی می باشد که در حال حاضر بازارهای متناسب با خود را از دست داده است. هر چند آمریکا تلاش می کند با جذب تولیدات صنعتی آسیا، به رونق این منطقه کمک نماید، ولی آقای "ویلیام دالی" وزیر بازرگانی آمریکا، در نوامبر گذشته اعلام کرد: " ما نمی توانیم به تنهایی صادرات کشورهای آسیایی را جذب کنیم ". در حالیکه تمامی کشورهای دنیا باید درباره تجارت بین المللی، مزایا و خطرات آن عمیقاً بیندیشند، بیروان متعصب و جزم اندیش اصلی آزادی تجارت، بی پروا به پیش می تازند.

"لوموند دیپلماتیک، ژانویه ۹۹"

عصر طلایی مصرف کنندگان غربی

کسی که امروزه بخواهد کالایی را به فروش برساند، با رقبای بسیاری مواجه خواهد شد. کنسرسیومهایی که به شکل جهانی عمل می کنند، در جلب رضایت مشتریان خود از هیچ کاری فروگذار نمی کنند. تولید انبوه کالا، تجارت آزاد و روند جهانی شدن، قدرت خرید اکثر شهروندان کشورهای صنعتی بخصوص آمریکایی ها را بشدت افزایش داده است. در سال ۱۹۶۰ یک کارگر متوسط بخش صنعت برای خرید یک ماشین لباسشویی نیازمند ۲۴ ساعت کار بود. در حالی که امروز با ۵۰ ساعت کار مبلغ آن تامین می شود. "راجر باتلر" اقتصاددان انگلیسی نیز در کتاب خود تحت عنوان "پایان تورم" از ظهور قدرت مصرف کننده خبر می دهد. با بروز بحران اقتصادی در آسیا و آمریکای لاتین، سیل واردات کالاهای ارزان از این کشورها به سوی اروپا و آمریکا شدت گرفته است. قیمت کالاهایی چون چیپهای رایانه ای بشدت کاهش یافته است. همچنین اتومبیل و دارو تحت شرایط جدید ارزانتر خواهد شد. در هر صورت اقتصاد و تولید بتدریج تغییر ماهیت داده و به اقتصاد مصرف کنندگان تبدیل شده است. در حال حاضر در کنار سهامداران کوچک و بزرگ، این مصرف کنندگان هستند که خطوط کلی اقتصاد را در کشورهای توسعه یافته ترسیم می کنند.

"اشترن (آلمان)"

انقباض جهانی در مقابل تورم جهانی

طی ۱۲ ماه گذشته قیمت بسیاری از کالاها در سطح جهانی کاهش یافته است. نه تنها کامپیوتر و دستگاه‌های ویدیو، بلکه کالاهایی چون خودرو، البسه، قهوه و... هم اکنون در بسیاری از کشورها نسبت به سال گذشته کاهش قیمت داشته اند و می‌توان گفت که جهان بعد از بحران ۱۹۳۰ برای نخستین بار به جای تورم، دچار انقباض (کاهش قیمت‌ها) شده است.

تولیدکنندگان آسیایی، آمریکای لاتین و... در واکنش به سقوط قیمت‌ها و برای جبران کسری درآمدها، به افزایش تولید دست زده اند، ولی همین مازاد تولید، بیش از پیش کاهش قیمت‌ها را تسریع کرده است. اکنون جهان با مشکلات تولید اضافی کالا در زمینه‌های مختلفی همچون کامپیوتر، فولاد، خودرو، محصولات نساجی و مواد شیمیایی مواجه است. کاهش قیمت‌ها موجب ورشکستگی و عدم توانایی بسیاری از دولت‌ها در انجام تعهدات مالی شده است. انقباض (کاهش قیمت کالاها) معمولاً خبر خوشی برای مصرف‌کنندگان و خبر بدی برای شرکتهای تولیدکننده است. اقتصاد جهانی به‌طور خطرناکی بر لبه پرتگاه انقباض قرار دارد که آثار زیانبار آن می‌تواند به مراتب از تورم (افزایش قیمت کالاها) بیشتر باشد.

قانون اساسی در بستر تحولات اجتماعی

گفت و گو با دکتر محمد محمدی

آنچه باعث شد به سراغ دکتر محمد محمدی برویم، دغدغه قانون اساسی بود. در مطالعه تاریخ معاصر مقاطعی را شاهد بوده‌ایم که اراده ملت‌ها در تقابل با قانون اساسی موجود قرار گرفته است. انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران نمونه بارز این تقابل می‌باشد و تحولات خونین الجزایر نیز نمونه دیگری است. این که ملت در مقطعی، خواسته‌های خود را در قانون اساسی

موجود متبلور نبیند و در صدد تغییر آن برآید، یکی از مهمترین چالشهایی است که بر سر راه تثبیت يك قانون اساسي وجود دارد.

دکتر محمدی گرگانی

" اهل گرگان از استان گلستان است. در مقطع دبیرستان با کتابهای مرحوم بازرگان و مرحوم طالقانی آشنا شد. بعد از آن که در دانشکده حقوق دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد، توانست به صورت مستقیم با مرحوم طالقانی و جلسات ایشان در مسجد هدایت ارتباط برقرار کند. خودش می گویند: "طالقانی نعمتی بود که قامت مرا بلند کرد." در انجمن اسلامی دانشکده حقوق با عده‌ای از بچه‌های دانشجوی همراه بود و حتی در جلسات دادگاه بعد از سال ۴۲ مربوط به مرحوم بازرگان و مرحوم طالقانی شرکت می‌کرد. سال ۱۳۴۵ لیسانس حقوق را گرفت و در سال ۱۳۴۹ نیز موفق به اخذ فوق‌لیسانس شد. سال ۱۳۴۷ با مجاهدین آشنا شد و به عضویت سازمان درآمد. تا اینکه در سال ۱۳۵۱ طی يك درگیری مسلحانه دستگیر شد که تا پیروزی انقلاب در زندان بود. سال ۱۳۵۵ به دنبال اختلافات درونی مجاهدین در شش مورد مشخص با بچه‌های سازمان بحثهای متعددی داشت تا بالاخره بعد از هیجده ماه گفتگو در سال ۱۳۵۶ به طور کامل از آنها جدا شد. بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۸ به استخدام دانشگاه درآمد و سال ۱۳۵۹ نیز به نمایندگی از طرف مردم شهرستان گرگان و آق قلا در مجلس شورای اسلامی انتخاب شد. دارای دکترای حقوق با گرایش حقوق اساسی از انگلستان است."

آقای دکتر محمدی از اینکه به دعوت ما پاسخ مثبت دادید، تشکر می‌کنیم. اولین سؤال ما درباره نسبت قانون اساسی و خواسته‌های اجتماعی (اراده ملی) است. شما چه رابطه‌ای بین این دو موضوع تعریف می‌کنید؟

□ در ابتدا باید چند مفهوم را تعریف کنیم. نخست این ضرورت که چرا به نوشتن قانون اساسی رو می‌آوریم؟ با توجه به آنکه نگارش قانون به این صورت، در قرون اخیر متداول شده است؛ شاید ابتدایی‌ترین ضرورتی که به ذهن می‌رسد؛ وجود اندیشه‌های گوناگون در جامعه است که بعضاً در تعارض با یکدیگر هستند و امکان اجرای همزمان آنها وجود ندارد. در چنین شرایطی ما ناچاریم وجوه مشترک جریانهای مختلف را بصورت يك قاعده درآوریم که به تعبیر امروزی، قانون اساسی قلمداد می‌شود. پس در واقع قانون اساسی محصول توافق ملی و اراده ملی می‌باشد. فرض ما بر این است که نمایندگان، منتخب اکثریت جامعه می‌باشند که در این حالت قانون اساسی مصوبه آنها، تجلی اراده ملی خواهد بود.

■ اما شرایطی وجود دارد که اکثریت مردم در انتخابات، جهت تعیین نمایندگان خود برای تدوین قانون اساسی شرکت نمی‌کنند و در واقع منتخبین، نمایندگان اکثریت ملت نمی‌باشند. در آن صورت باز هم می‌توان قانون اساسی را محصول اراده ملی فرض نمود؟

□ در چنین شرایطی حتی اگر اکثریت بالای پنجاه درصد هم شرکت نکنند؛ ناچاریم فرض را بر این بگذاریم که آنها قانون اساسی موجود را پذیرفته‌اند یا اینکه نسبت به آن حساسیتی ندارند. البته، این نکته بسیار مهمی است. معمولاً شرکت نکردن در فرآیند شکل‌گیری قانون اساسی می‌تواند چند دلیل داشته باشد. از جمله اینکه برخی افراد، حساسیتی نسبت به اصل موضوع ندارند و دیگر آنکه بدلیل رضایت از شرایط موجود، ضرورتی برای شرکت فعال خود نمی‌بینند.

■ ولی بهر حال در چنین شرایطی قانون اساسی نمی‌تواند محصول اراده ملی تلقی شود؛ چرا که طیف برکنار مانده از انتخابات در واقع اعمال اراده نکرده‌اند.

□ البته یک حالت آن است که اکثریت بدلیل اخلاص در سیستم انتخاباتی، نتوانند اراده خود را اعمال کنند. حالت دوم که در بسیاری از کشورهای جهان سوم رایج است؛ تغییر دادن سیستم در جهت حفاظت از منافع اقلیت حاکم و در راس قدرت می‌باشد. یعنی جریانی که به قدرت می‌رسد؛ چنان سیستم را شکل می‌دهد که هیچگاه جریانی جز خودش به راس قدرت دست پیدا نکند. ولی ما در تعریف حکومت قانونی، به یک ضابطه اساسی برمی‌خوریم. ضابطه یک حکومت قانونی این است که شرایط برای تبدیل اقلیت به اکثریت وجود داشته باشد یعنی اقلیتی که در عین پابندی به قانون اساسی موجود، این امکان را پیدا کند که با جلب آرای اکثریت، زمام امور را در دست گیرد. بطور مثال جریان حاکم کنونی در جمهوری اسلامی، دیروز در اقلیت بوده است این امکان باید وجود داشته باشد که معادله تغییر کند.

■ دو نکته‌ای که شما به آن اشاره کردید؛ موانعی جدی بر سر راه اعمال اراده ملی می‌باشد. ولی مشکل دیگری هم وجود دارد. یک قانون می‌تواند در مقطعی محصول اراده ملی باشد ولی با گذر ایام و تحول نسلها و شکل‌گیری یک بافت جدید اجتماعی، ویژگی خود را از دست بدهد. رهبر فقید انقلاب هم در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ مطلبی را قریب بدین مضمون در مورد قانون اساسی مشروطیت گفتند که پدران ما نمی‌توانند برای ما تصمیم گیرنده باشند!

□ این موضوع در نظامهای سلطنتی پیش می‌آید. در نظامهایی که حاکمیت و کل دولت هر چهار یا پنج سال عوض می‌شود، معمولاً مردم این فرصت را می‌یابند که تبلور نظرات جدید خود را ببینند. ولی یک حالت وجود دارد که با کمال تاسف باید آن را ویژگی جهان سومی تلقی نمود. یعنی قانون اساسی به‌گونه‌ای نوشته شده باشد که نتواند خود را با شرایط جدید وفق دهد و مردم ناچار شوند که برای اعمال اراده خود، کل حکومت و قانون اساسی را تغییر دهند. در بسیاری از قوانین اساسی دنیا، یک رشته قواعد عام را تحت عنوان قانون اساسی ذکر می‌کنند تا در تحول شرایط، نیازی به تغییر آن نباشد.

■ آیا این مشکل در قانون اساسی ما بچشم می‌خورد؟

□ در قانون اساسی ما دو نکته وجود دارد که آن را با قوانین اساسی موجود در دنیا متمایز می‌کند. در قوانین اساسی بیشتر کشورها بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، افراد یک ملت از منظر حقوقی، مساوی تلقی شده‌اند و فرض را بر این گذاشته‌اند که کسی بخاطر رنگ، نژاد، جنسیت (زن و مرد بودن) و مذهب امتیاز نداشته باشد. در قانون اساسی ایران تمامی موارد غیر از دو نکته مورد پذیرش قرار گرفته است. یکی در مورد تساوی جنسیتها و دیگری در مورد تساوی مذاهب در چنین حالتی افرادی که مسلمان و شیعه هستند، در مواردی از امتیازاتی نسبت به سایر اقلیتها

برخوردارند. همچنین تنها ادیان زرتشتی، یهودی، مسیحی در ایران ادیان رسمی تلقی شده است و سایر اقلیتها رسمیتی ندارند.

■ ظاهراً قوانینی از این سنخ را تغییرناپذیر تلقی کرده اند؟

□ بله این موضوع در قانون اساسی مشروطه هم وجود داشت که سلطنت قاجار الی الابد غیرقابل تغییر است. وقتی رضاشاه روی کار آمد؛ خاندان پهلوی را در قانون اساسی جایگزین خاندان قاجار کردند و نوشتند: سلطنت خاندان پهلوی اصلی تغییرناپذیر است. در قانون اساسی فعلی هم چند اصل را تغییرناپذیر تلقی کرده اند. از جمله شیعه بعنوان مذهب رسمی، اسلامی بودن نظام، اصل ولایت و امامت، اتکا به آرای مردم و... اصول تغییرناپذیر قانون اساسی قلمداد شده اند. معمولاً در نظامهای سیاسی، مکانیسمی را قرار می دهند که در صورت تغییر دیدگاههای مردم، حکومت و قوانین نیز متناسب با آن تغییر کند. ولی در کشورهای جهان سوم معمولاً بدلیل عدم وجود مکانیسمهای تغییر در موارد نارضایتی شدید عمومی، مردم ناچار از شورش و انقلاب می شوند. قانون اساسی وقتی خیلی عام باشد، می تواند خود را با شرایط گوناگون وفق دهد و مردم برای اعمال اراده خود نیازی به شورش و انقلاب ندارند.

■ آیا در کشورهای غربی هم این امکان وجود دارد که مردم تمامی اراده خود را اعمال کنند؟

□ من يك نمونه را می گویم. سال گذشته از یکی از شبکه های تلویزیونی انگلستان برنامه ای پخش شد که محتوایش رای گیری و نظرخواهی درباره نظام سلطنتی بود. چند سوال مطرح بود: آیا شما با ادامه سلطنت ملکه الیزابت موافقت می کنید؟ آیا با تداوم سلطنت در خانواده پرنس چارلز ولیعهد انگلستان توافق دارید؟ و... از هر استان تعدادی را دعوت کردند که جمعی در حدود ۵ هزار نفر را شامل می شد. این برنامه نظرخواهی در سائلن اجتماعات خیلی عظیمی شکل گرفت. نتیجه رای گیری هم جالب بود. حدود ۵۵ الی ۵۶ درصد به ادامه سلطنت ملکه رای دادند و بعضی ها با تداوم سلطنت در خاندان پرنس چارلز اصلاً موافق نبودند. وجود چنین راهکارهایی سبب می شود که مردم برای اعمال اراده خود به شورش و انقلاب متوسل نشوند.

■ شما به برخی قوانین لایتنی در قانون اساسی اشاره کردید. از جمله اسلامیت نظام، ولایت و امامت و یا اتکا به آرای

عمومی آیا این قوانین لایتنی، موانعی بر سر راه اصلاحات قانون اساسی پدید می آورد؟

□ طبیعتاً مواردی هم که شما به آن اشاره کردید؛ اجازه نمی دهد قانون اساسی از طریق خود قانون اساسی ترمیم شود. نکته دیگر، اختیارات رهبری در زمینه تغییر قانون اساسی (۱) است. تشخیص اینکه چه موادی از قانون باید تغییر کند؛ طبق اصل ۱۷۷ به عهده مقام رهبری گذاشته شده است و اینکه چه کسانی باید این تغییرات را اعمال کنند باز هم به عهده مقام رهبری است. مجموعه کسانی که در این تغییر قانون می توانند اعمال نظر کنند، اکثراً در حیطه رهبری می باشند. از جمله اعضای شورای نگهبان که ۶ نفر از آنها منصوب رهبری است، همچنین اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت یا پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان (که در مرحله انتخاب از کاتال شورای نگهبان منصوب رهبری می گذرند). در کنار اینها ۱۰ نفر هم به انتخاب مستقیم مقام رهبری اضافه می شوند؛ به اضافه رؤسای سه قوه که در این میان رییس قوه قضاییه هم توسط رهبری انتخاب می گردد.

■ آیا مجموع این اختیارات در قانون اساسی مصوب سال ۵۸ نیز وجود داشت؟

□ نکته خیلی مهم، تغییر اساسی در بازنگری سال ۶۸ می‌باشد. انجام همه کارهایی که قبلاً به شکل شورایی بود، جای خود را به مدیریت واحد داد. شورای رهبری حذف شد و رهبری واحد جایگزین گردید. شورای صداوسیما جای خود را به رییس صداوسیما داد که آن هم منتخب رهبری است. شورای عالی دفاع حذف و انتخاب اعضای آن به رهبری واگذار شد. جنگ و صلح با پیشنهاد شورای عالی دفاع و تایید مقام رهبری بود که با حذف شورای عالی دفاع از قانون، این بخش هم حذف شد. شورای عالی قضایی حذف شد و به جای آن رییس قوه قضاییه مطرح گردید که آن هم به انتخاب رهبری است. بطورکلی، تغییرات قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ از منظر بوجود آوردن یک مدیریت متمرکز و قدرتمند شکل گرفت و بسیاری از اختیارات رهبری موجود در اصل ۱۱۰ در سال ۱۳۶۸ اضافه شد که در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ وجود نداشت. بطورمثال مقام رهبری حق تعیین سیاستهای کلی نظام را دارد، حق نظارت بر اجرای آنها را دارد و...

■ فرض کنیم که اراده مردم در شرایط کنونی به تغییر اصول تغییرناپذیر قانون اساسی معطوف شود. در این صورت دوباره همان سؤالی که در ابتدای بحث از شما داشتیم پیش می‌آید. یعنی قانون اساسی، ثمره اراده مردم در یک مقطع بود و در مقابل اراده کنونی مردم قرار خواهد گرفت. در این حالت چه باید کرد؟

□ ببینید من دو فرض را مطرح کردم. یکی فرض تغییر اصول قانون اساسی، منتهی در چارچوب قانون اساسی و فرض دیگر تغییر کلی قانون اساسی خارج از چارچوب قانون اساسی. در مورد دوم فرض عقلانی اینست که در صورت وجود شرایط، عقلای جامعه راه حل منطقی و خردمندانه‌ای پیش بگیرند تا از خسارات های یک تحول خشونت آمیز جلوگیری شود.

■ ولی با توجه به مکانیزمی که شما تشریح کردید؛ خبرگان که به منظور تجدیدنظر گرد هم می‌آیند، اکثراً منتخب رهبری خواهند بود. در آن صورت چگونه از دل این مجموعه بازنگری اساسی بیرون خواهد آمد؟

□ متأسفانه در قانون اساسی مصوب سال ۶۸ این پیش بینی را نکرده اند.

■ به نظر می‌رسد در این مورد جای نگرانی زیادی وجود داشته باشد. چرا که اگر ما به بن‌بست برسیم؛ بدلیل عدم وجود راهکارهای قانونی، احتمال بروز درگیری قهرآمیز از سنخ تجربه الجزایر وجود خواهد داشت و طبیعی است که چنین حالتی استقلال ایران را به خطر می‌اندازد!

□ همانگونه که شما اشاره کردید هر چه تحول با خشونت عمومی همراه باشد، خسارت بیشتری وارد می‌شود. "دایانا" همسر سابق "پرنس چارلز" محبوبیت بسیاری در انگلستان داشت. بدلیل کمکهای "دایانا" به موسسات خیریه و همچنین افراد محروم یا دارای بیماریهای صعب‌العلاج، او به عنوان یک پدیده مردمی شهرت یافته بود. در تشییع جنازه او "ملکه الیزابت" مورد شمامت مردم قرار گرفت که چرا در فقدان "دایانا" مانند سایرین اشک نمی‌ریزد و چرا سرد برخورد می‌کند. این اعتراضها آنقدر تداوم یافت تا ملکه بالاخره در تلویزیون انگلیس از مردم معذرت خواهی نمود و گفت: "من" فهمیدم که چرا "دایانا" اینقدر محبوب بوده است؟ یعنی بلافاصله احساس مردم و اراده مردم منعکس شد و "ملکه

الیزابت" نیز عکس‌العمل نشان داد. بعد از این قضیه هم رای‌گیری شد که در ابتدای صحبت مطرح کردم. چرا که حاکمیت انگلیس می‌خواست مردم را ارزیابی کند.

■ از مسایلی که در مورد مرگ "دایانا" و واکنش‌های "خاندان سلطنتی" در انگلستان مطرح کردید، من این نکته را نتیجه می‌گیرم که قبل از حادثه شرايط اجتماعي، مدیریت جامعه باید قضیه را درک کند.

□ بله. من می‌خواهم بگویم که اگر روزی اراده اکثریت مردم بر امری قرار گرفت، مناسبترین و عاقلانه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین کار این است که آن اراده را بشناسیم و نگذاریم جامعه به سمتی برود که نه به نفع جامعه است و نه به نفع هیچکس دیگر.

■ آیا راه‌های دیگری چون نظرسنجی، می‌تواند جایگزین فرآیند مردم‌پسند شود و در این موارد می‌توان براساس نظرسنجی‌ها اراده مردم را تشخیص دهیم؟

□ در این موارد راه‌های دیگر جز فرآیند مردم‌پسند، به مشکلات زیادی برمی‌خورد!

■ به هر حال ممکن است هر چند روز عده‌ای تقاضای فرآیند مردم‌پسند و بگویند که مردم چنین حکومتی را نمی‌خواهند. چنین وضعیتی نیز به تشنج منجر خواهد شد.

□ اراده اکثریت مردم با اراده یک گروه اندک قابل تمیز است.

■ از دیدگاه آقای خاتمی، قانون اساسی ظرفیتهای خوبی برای اصلاحات در بطن خود دارد که از سوی جریانهای منتقد

قانون اساسی نادیده گرفته می‌شود آیا می‌توان به جای شعار تجدیدنظر در قانون، از این ظرفیتها سود جست؟

□ به نظر من، تشخیص اینکه این ملت چه می‌خواهد؛ باید به خود ملت واگذار شود. در این حالت اگر اکثریت مردم اراده

تغییر قانون اساسی را داشتند؛ تنها راه برخورد با این معضل، روش عقلانی مدیریت جامعه است تا بتواند راه حلی را

برای قضیه پیدا کند. به نظر من امکان پیدانمودن راه حل در چنین بحرانهایی وجود دارد. در دنیا، قانون را تبلور اراده

ملت می‌دانند و به همین دلیل به آن احترام می‌گذارند. بر این اساس، اخلاص‌گری در مسیر قانونگذاری را نگران‌کننده می

بینند. آن هم به این دلیل که در میان مردم ایجاد بی‌اعتمادی می‌کند. این نکته، بخصوص برای ملت جهان سوم گران قیمت

ترین چیز است. یعنی اگر در کشورهای جهان سوم، اعتماد ملت به حکومت کم شود؛ میلیاردها دلار درآمد نفت و گاز نمی

تواند خلا ناشی از آن را پر کند. اعتماد مردم به حکومت نه تنها ارزش فرهنگی، بلکه ارزش اقتصادی هم دارد. من فکر

می‌کنم که در جهان سوم، یک سیاستمدار استراتژیست کسی است که صادقانه با مردم برخورد کند تا مردم به او اعتماد

کنند. البته نمی‌گویم کاری کند که به او اعتماد کنند؛ بلکه می‌گویم اگر صادق باشد، مردم به او اعتماد خواهند کرد. هرگاه

مردم به دولتشان اعتماد کرده‌اند معجزه آفریده‌اند. دوران حکومت مرحوم "مصدق" یا اوایل انقلاب یا سالهای جنگ، این

قاعده را

تایید می‌کند. ما می‌توانیم ادعا کنیم که تحول اجتماعی معجزه می‌کند. مجموعه ملت، مانند همان "سی مرغی" است که بدنبال "سیمرغ" بودند و صداقت می‌تواند این "سی مرغ" را معجزه گر کند. جریان قتل‌های اخیر هم، میدان مناسبی برای جلب اعتماد مردم می‌باشد. اگر دولت خاتمی در این راه موفق شود، ارزشی کمتر از ملی کردن نفت نخواهد داشت. چرا که در طول تاریخ مردم ما به دولتها بی‌اعتماد بوده‌اند و با آنها فاصله داشته‌اند.

■ به نظر می‌رسد شما در اینجا، عمدتاً یک راه حل اخلاقی برای مشکل ارایه می‌دهید. مرحوم محمدتقی جعفری می‌گفت: "حضرت علی(ع) گفتند: مردم مرا نمی‌خواهند. حسن جان! بیل مرا بیاور؛ می‌خواهم بروم سراغ کشاورزی!" □ بله. نمونه زنده آن هم به نوعی وجود دارد. "دانیل اورتگا" و حزب "ساندنیستها" در نیکاراگوئه زیر فشار قرار گرفتند. آنها علیرغم داشتن قدرت نظامی و در اختیار داشتن ارتش به انتخابات تن دادند و نتیجه آن را هم پذیرفتند و از مسند کار کناره گرفتند.

■ سوالات ناگفته بسیاری داریم که بدلیل محدودیت، در زمان دیگری با شما مطرح خواهیم کرد. با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

پی نوشتها:

(۱) فصل چهاردهم - بازنگري در قانون اساسي - اصل یکصد و

هفتاد و هفتم: بازنگري در قانون اساسي جمهوري اسلامي، در موارد ضروري به ترتيب زیر انجام می‌گیرد:

مقام رهبري پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمي خطاب به رییس جمهور موارد اصلاح یا متمیم

قانون اساسي را به شوراي بازنگري قانون اساسي با ترکیب زیر پیشنهاد می‌نماید:

۱- اعضاي شوراي نگهبان

۲- رؤساي قوای سه گانه

۳- اعضاي ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام

۴- پنج نفر از اعضاي مجلس خبرگان رهبري

۵- ده نفر به انتخاب مقام رهبري

۶- سه نفر از هیات وزیران

۷- سه نفر از قوه قضاییه

۸- ده نفر از نمایندگان مجلس شوراي اسلامي

۹- سه نفر از دانشگاهیان

۱۰- شیوه کار و کیفیت انتخاب و شرایط آن را قانون معین می‌کند.

۱۱- مصوبات شورا پس از تایید و امضای مقام رهبري باید از طریق مراجعه به آرای عمومی به تصویب اکثریت مطلق

شرکت کنندگان در همه‌پرسی برسد. رعایت ذیل اصل پنجاه و نهم در مورد همه‌پرسی "بازنگري در قانون اساسي" لازم

نیست. محتوای اصل مربوط به اسلامي بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامي و پایه‌های

ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی و جمهوری بودن و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.

چون بزرگند باید نقد شوند

[اینکه] آدم بگوید: هیچ کس حق ندارد از من چیزی بپرسد، این تکبر است. برای اینکه حق سؤال نکردن فقط [مختص] خداست. این شرک در ربوبیت است. [اگر کسی] بگوید: حرف همان چیزی است که من می‌گویم و غیر آن، هر چیزی بگویند کفر است! این تکبر است!

آیت ... صانعی در آخرین جلسه درس خارج فقه (در سال جاری تحصیلی حوزه) مطالبی را بیان نمود که از جهاتی قابل تامل است. خلاصه ای از بخشهای مختلف سخنرانی ایشان، تحت چند عنوان ارایه می‌گردد. کلماتی که بین علامت [...] است، در متن اصلی سخنرانی وجود ندارد و صرفاً برای بیان رساتر جملات، به متن اضافه شده است.

چون بزرگند، باید نقد شوند!

... خوب مباحث امام را مطرح کنید ولو اشکال کنید. ما نمی‌گوییم اشکال نکنید. البته اشکالتان درست باشد... یک وقت به امام گفتند: چرا شما اینقدر به مرحوم نائینی اشکال می‌کنی؟... آقای مرحوم نائینی، بزرگوار بوده و جزو اعظم است بنیانگذار مشروطه! قانون اساسی آن وقت را که یک عده ای می‌گفتند در مقابل خدا و پیامبر ایستاده است؛ او آمد، گفت: "باید باشد" ... امام فرمود: مرحوم نائینی خیلی بزرگ است. چون بزرگ است من حرفش را نقد می‌کنم وگرنه اگر یک آدمی بود که از نظر من اهمیت نداشت، من حرفش را نقد نمی‌کردم.

نهی از سؤال کردن، تکبر است!

... ما نباید کاری بکنیم ... [بگذارید] پنجاه نفر فکر کنند، خدای ناخواسته ما داریم خلاف می‌کنیم! چه برسد خدای ناخواسته، عده‌ای فکر کنند... بگویند اینها انحصارگر هستند، اینها خودمحور هستند... امام در باب تکبر در [کتاب] اربعین می‌گوید: [اینکه] آدم بگوید: هیچ کس حق ندارد از من چیزی بپرسد، این تکبر است. برای اینکه حق سؤال نکردن فقط [مختص] خداست. این شرک در ربوبیت است. [اگر کسی] بگوید: حرف همان چیزی است که من می‌گویم و غیر آن، هر چیزی بگویند کفر است این تکبر است!

اگر ما به جای پیامبر بودیم؟!

امام باقر(ع) می‌فرماید: مردی خطاب به پیامبر(ص) می‌گوید: "یا رسول الله! نمازخوانها را دوست می‌دارم، اما خودم نماز نمی‌خوانم. روزه داران را دوست می‌دارم، ولی خودم روزه نمی‌گیرم..."

اگر به من می گفت چکارش می کردم؟ یک چک [سیلی] این ور گوشش! یک چک آن ور گوشش!... یا می شدم با یک پشت گردنی از خانه بیرونش می کردم و بعد می گفتم: اگر طلبه هستی، شهریه ات را قطع می کردم. بعد هم می گفتم، دیگر آقایان هم حق ندارند، شهریه بدهند! اگر یک قدرتی هم داشتم. می گفتم: خلع لباسش کنند. اما پیامبر(ص) چه جور [برخورد می کند؟] رسول خدا(ص) می گوید: تو با آنهایی که دوست داری محشور می شوی... چرا پیامبر(ص) به دهانش نزد؟ این [برخورد] از نظر روانشناسی درست است. پیامبر(ص) دید، این آدم صادق است... یک جوانمرد صاف پیش پیامبر(ص) می گوید. آقا کلک هم نیست. چون اگر کلک بود، تملق می زد... پیامبر(ص) مطمئن است که فطرت این آدم او را به بهشت می برد... تو وقتی امروز (نمازخوان و روزه گیر) را دوست داری و راست می گویی؛ امروز نه، فردا نمازخوان می شوی. امروز نه، فردا روزه گیر می شوی.

رجوع مستقیم به کتاب و سنت

در مناظره‌ای که رییس دانشکده اصول دین مصر، شیخ الازهر، مفتی اعظم و وزیر اوقاف مصر در آن شرکت داشتند رابطه فقه و واقعیت به بحث کشیده شد. در این مناظره چند نکته چشمگیر می نمود. یکی آنکه می توان با عبور از فقه مدون مذاهب چهارگانه، مستقیماً به آیات قرآن و سنت پیامبر رجوع کرد؛ بی آنکه تعابیر فقها و اجتهاد آنها ملاک تلقی شود. دیگر آنکه در اتصال به شریعت و رهایی از تقلید، باید اجتهاد جدیدی را شکل داد. شرکت کنندگان در مناظره بر این نکته تأکید داشتند که فقه نباید به‌طور کلی کنار گذاشته شود و تنها باید از مقدس شدن آن در حد شریعت جلوگیری نمود. در حال حاضر روالی که در الازهر دنبال می شود، رجوع مستقیم به کتاب و سنت و کاستن از نقش تعابیر و تفاسیر فقها می باشد. در این راستا در مرحله مقدماتی نیز آموزش فقه مذاهب حذف شده است.

"الحیات، دسامبر ۱۹۸۸"

دیروز آری! امروز نه!

پایان دادن به انقطاع تاریخی روحانیون و قدرت، بزرگترین تحوّل بود که به واسطه انقلاب اسلامی در ایران محقق شد. پیوند روحانیت و قدرت در قالب نظریه حکومتی ولایت فقیه تحقق پیدا کرد. در یک تقسیم‌بندی اجمالی، می‌توان نیروهای اجتماعی قبل از انقلاب را به چهار گروه تقسیم کرد:

۱ - روحانیونی که دارای نفوذ عمیقی در جامعه بودند.

۲ - حاکمان سیاسی

۳ - بازرگانان و سرمایه داران بزرگ

۴ - نیروهای فرهنگی جامعه اعم از نیروهای تبلیغاتی و صاحبان نشریات و...

در میان این چهار گروه، روحانیون یک حالت انتقادی نسبت به حکومت داشتند که در مواردی چون تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی، قدرت را به مبارزه می‌طلبیدند. اشتها به تقوا و درستکاری و همچنین میزان علم و ثروت (قدرت پرداخت شهریّه) از عوامل تعیین‌کننده نفوذ روحانیون در جامعه قبل از انقلاب بود. برخی چون استاد مرتضی مطهری، ساختار روحانیت را به دلیل محافظه‌کاری مورد سرزنش قرار داده بودند. همگامی با عامه مردم (عوام زدگی)، پنهان کردن حقایق علمی و خودداری از نقد و بررسی خرافات و افسانه‌ها به بهانه خودداری کردن از ایجاد تفرقه در مردم و تلاش در جهت جلب هرچه بیشتر وجوهات، از جمله انتقاداتی بود که منتقدین روحانیت بر آن دست می‌گذاشتند.

بعد از انقلاب ایران، روحانیون روحیه انقلابی را به سایر ویژگی‌های گذشته افزودند و به دنبال آن تحصیل هرچه بیشتر قدرت سیاسی و اقتصادی را وجهه همت خویش قرار دادند. معادله جدید، نقش روحانیون را از یک آمر معروف و ناهی از منکر به دارندگان اهرم قدرت تغییر داد و نقش گذشته تا حدود زیادی به فراموشی سپرده شد. در این میان اقشار دیگر مجاز نیستند که در برخورد با روحانیت حاکم، نقش آمر به معروف و ناهی از منکر را ایفا کنند. (یعنی همان نقشی را که روحانیت در قبال قدرتهای وقت ایفا

می‌نمود) چرا که این نحوه برخورد می‌تواند به دشمنی با اسلام، انقلاب و خروج بر حکومت دینی متهم شود. آنها نمی‌پذیرند که از سوی مردم عادی حسابرسی شوند و کسانی که چنین نقشی را برای خود قایل شوند به لیبرال بودن، لایبیک بودن یا دشمنی با اسلام متهم می‌شوند. روحانیون معتقدند که با چیرگی بر قدرت، پیوند میان دین و سیاست را امکان‌پذیر کرده‌اند و در صورت دست‌کشیدن از آن، دوباره دین و سیاست از هم جدا می‌شوند.

"الحیات، مارس ۹۹"

عبور از ایدئولوژی

"جهان بینی" ما که در واقع مولد اصلی "ایدئولوژی" است، تابعی از جایگاه و محل نظارت ما بر آفرینش است. اگر این جایگاه دم به دم متحول نگردد و با منظرهای جدیدی ما را مواجه نکند، "بایدها و نبایدهای ایدئولوژیک" به دام "جزمیت" فرومی‌غلطد. گردش در افقهای جدید، تحول در جهان بینی را شکل می‌دهد که بناچار ما را با عرصه‌های جدیدی از "ایدئولوژی" آشنا خواهد ساخت.

"ایدئولوژی" یکی از مفاهیمی است که در کشاکش تعارضات فکری و سیاسی از دو سو مورد هجوم قرار گرفته است. در یکسو، جریان‌هایی که "ایدئولوژی" را بعنوان توجیهی برای خط مشی از پیش تعیین شده خود بکار می‌گیرند و در سوی دیگر، جریان منتقدی که تمسک "قدرت" به "ایدئولوژی" را دلیل نفی و طرد این مفهوم می‌دانند. شاید اخذ مفهوم "ایدئولوژی" از سرمشقهایی "مارکسیسم" در پدید آمدن این بار ذهنی بی‌تأثیر نبوده است که هرگونه رغبتی به این مقوله را از سنخ "جزم‌گرایی مارکسیستی" دانسته‌اند. شاید بتوان گفت برخورد بسیاری از منتقدین با مفهوم "ایدئولوژی" با یکنوع پیشداوری همراه بوده است؛ به گمان آنکه هر اقبالی به مفهوم "ایدئولوژی" عاقبتی چون احزاب کمونیست را در پی خواهد داشت. (۱)

ایدئولوژی و اهداف مشخص در عرصه قدرت

جریان‌هایی که "ایدئولوژی" را توجیهی برای خط مشی از پیش تعیین شده خود قرار می‌دهد، آشکارا این نکته را مسجل می‌کند که مصالح و منافع "استراتژیک" در اولویت قرار داشته و چارچوب "ایدئولوژیک" تا جایی مدنظر است که این مصالح را تامین کند و طبیعتاً اگر ضرورت‌های عملی ایجاب کند، از عدول آشکار نسبت به قواعد "ایدئولوژیک" ابایی نداشته و دست به بازنگری و در واقع تجدیدنظر می‌زند. باید توجه نمود جریان‌هایی که "برده داری" را محل ارتزاق خود می‌بینند، "ایدئولوژی" را در خدمت توجیه این روابط بکار می‌گیرند و نه آنکه بدلیل وجود یک "ایدئولوژی" به "برده داری" رو آورد یا یک طیف "نژادپرست" به سبب وجود "ایدئولوژی" آپارتاید، سفید را در جایگاه برتر و سیاه را در جایگاه فروتر نمی‌نشانند، بلکه "ایدئولوژی" را در توجیه فرآیند خودمحورانه و نژادپرستانه بکار می‌گیرد. در این فرآیند "ایدئولوژی" در حد و اندازه یک ابزار زینت‌بخش است که هدفی جز توجیه منافع مشخص ندارد.

در تبدیل يك "جهان بيني" به ساختار اجرائي و عملي، ناگزير از رو آوردن به "آيين نامه" خواهيم بود. اگر "ايدنولوژي" را مانند پلي بين "جهان بيني" و "عمل" تصور نماييم، در آن صورت ترك مطلق آن امكان ندارد. مي توان پلها را تخریب نمود، اما براي عبور، بناچار باز هم بايد پلي ساخت. به نظر مي رسد حتي تمامي آلهاي كه در آرزوي رسيدن به يك جامعه آزاد و دموكراتيك هستند، بدون تمسك به يك "چارچوب ايدنولوژيك" نتوانند از ترجيحات دموكراتيك خود دفاع كنند.

"علتها" و "دليلها"! "دليل فرع بر علت است."

اگر "ايدنولوژي" را در ساده ترين تعبير، مرادف با "دليل تراشي" بدانيم اين قاعده را نمي توانيم كتمان كنيم كه در نهايت، اقامه هر دليلي، بر مبناي يك علت عيني استوار شده است و به تعبير پيچيده تر، مي توانيم هر "نظام مدلل" (دليل مند) را برخاسته از يك "نظام معل" بدانيم. تا آتش سوزنده اي در كار نباشد، اين دليل فراهم نمي آيد كه به آتش نبايد نزديك شد. کاربرد "ايدنولوژي" در چنين فرآيندي، اقامه دليل بر روابط "علت و معلول" مي باشد. بر اين اساس اگر نقش "ايدنولوژي" را در حد يك "علت فاعلي" بالا ببريم، بر خطا خواهيم رفت. قدرتي كه مي خواهد با توسل به "شكنجه" از مخالف سياسي خود اعتراف بگيرد، از "ايدنولوژي" به شكنجه مخالف نمي رسد. بلكه در بررسي معادله قدرت است كه بقاي خود را با شكنجه مخالفان گره مي زند، چرا كه لازمه بقا را در حذف رقيب مي بيند. در چنين حالي "نقد ايدنولوژيك" به منظور جلوگیری از اين فرآيند، بيهوده خواهد بود. چرا كه در اينجا اساسا "ايدنولوژي" ايفاي نقش نمي كند. به تعبير ديگر، در اينجا "ايدنولوژي" "علت فاعلي" نمي باشد، بلكه زينت بخش روابطي است كه از پيش در معادله قدرت تنظيم شده است.

بي گمان كارنامه حكومتهاي كه از "ايدنولوژي" پرهيز داشته اند، مي تواند گواهي بر اين مدعا باشد. اگر بتوان كشتار ميليونها كامبوجي را معلول "ايدنولوژي" خمرهاي سرخ دانست، در آن صورت كشتار "ويتنامي ها" به دست "امريكايي ها" را چگونه مي توان توجيه نمود؟ در اين ميان خيل عظيمي از حكومتهاي هم پيمان بلوك غرب از حكومت "پنيوشه" در شيلي تا حكومت تركيه، مكزيك، كره جنوبي، فيليپين و... اين كارنامه را تكميل مي كنند. در مقابل، به نظر نمي رسد كه حكومت شوروي در دوران "برژنف" مي توانست رابطه مستقيمي بين حمله نظامي به افغانستان و "ايدنولوژي" خود برقرار كند. چرا كه پيش از آن، بارها

تنويرسينهاي حزب كمونيست شوروي، رهايي ملتها توسط "مبارزه مسلحانه" را "نقد ايدنولوژيك" نموده بودند. بر اين اساس ورود "ايدنولوژي" در عرصه قدرت، نقشي متفاوت به آن مي دهد و پيش از آنكه در حد و اندازه يك "دستگاه راهنماي عمل" ظاهر شود، نقش يك "دستگاه توجيه گر" را پيدا مي كند كه متناسب با نيازهاي قدرت، بازسازي مي شود و در واقع نقشي متاخر نسبت به اقتضانات قدرت پيدا مي كند.

اين نکته را نمي توان نادیده گرفت كه قدرتهاي "ايدنولوژيك"، همواره اصول موضوعه خود را در تغيير و تحولات سياسي _ اجتماعي نقض کرده اند و اين يك تجربه تاريخي است. چرا كه در عرصه قدرت، اين اقتضانات بقا است كه حرف نخست را مي زند و نه "ساختار ايدنولوژيك"! اين قاعده تنها در صورتي نقض مي شود كه يك حكومت بر بقاي خود مصر نبوده و برخورد صبورانه با قضايي را بر بقاي سياسي خود ترجيح دهد. (۲)

از این منظر، در برخورد با يك جریان اقتدارگرا، "توزیع عینی قدرت" بیش از يك "مبارزه ایدئولوژیک" ایفای نقش می‌کند. چرا که اگر قدرت به تناسب در سطح جامعه توزیع گردد، بقای سیاسی تعریف دیگری خواهد یافت و "ایدئولوژی کاذب حذفی" جای خود را به فرآیند حقیقی "ایدئولوژی" خواهد داد که در تعامل نیروها به کار خواهد آمد. بر این اساس شاید بتوان گفت: جریانی که پاشنه آشیل يك جریان اقتدارگرا را "ایدئولوژی" می‌داند، "علت" را با "دلیل" اشتباه گرفته است که در نهایت بدام فرآیندی از سنخ بازیهای "مامون عباسی" (حدوث و قدم کلام خدا) خواهد افتاد. اما واضح است که این تعریف سلبی از "ایدئولوژی"، قانع‌کننده نیست و این سؤال پیش می‌آید که بهر حال، جایگاه این مقوله چگونه تبیین می‌شود.

"ایدئولوژی" پلی بین "جهان بینی" و "عمل"

در تبدیل يك "جهان بینی" به ساختار اجرایی و عملی، ناگزیر از روی آوردن به "آیین نامه" خواهیم بود. اگر "ایدئولوژی" را مانند پلی بین "جهان بینی" و "عمل" تصور نماییم، در آن صورت ترك مطلق آن امکان ندارد. می‌توان پلها را تخریب نمود، اما برای عبور، بناچار باز هم باید پلی ساخت. به نظر می‌رسد حتی تمامی آنهایی که در آرزوی رسیدن به يك جامعه آزاد و دموکراتیک هستند، بدون تمسك به يك "چارچوب ایدئولوژیک" نتوانند از ترجیحات دموکراتیک خود دفاع کنند.

اینکه دموکراسی خوب و ممدوح است و استبداد بد و مذموم، نیاز به يك "چارچوب ایدئولوژیک" دارد. حتی آنهایی که تامین منافع فردی را قاعده دموکراسی می‌پندارند، بی‌نیاز از پاسخ‌دادن به این سؤال نخواهند بود که چرا تامین منافع فردی ترجیح داده می‌شود؟ هرگونه ترجیح و یا گزینش نیازمند به يك "دستگاه ایدئولوژیک" است که در صورت عدم وجود آن، حتی بدیهی‌ترین سؤال که: چرا باید زندگی را بر مردن ترجیح داد؟ بی‌پاسخ خواهد ماند! اندیشه به محض آنکه به ساحت "باید" یا "نباید" وارد می‌شود، خصیلتی "ایدئولوژیک" به خود می‌گیرد. به همین دلیل حتی اندیشمندانی که از تنگناهای يك "ایدئولوژی" گریخته‌اند، ناخودآگاه پذیرای "ایدئولوژی" بسیط‌تری شده‌اند.

ایدئولوژی و جزم‌گرایی

ایدئولوژی از جمله مفاهیمی است که در واقع، قربانی تبعات سیاسی و تاریخی مستمسکین به "ایدئولوژی" شده است. ولی این خلط مبحث به همان اندازه اعتبار دارد که در تحلیل قربانیان سقوط از بلندیها و ارتفاعات، قانون جاذبه را مقصر بدانیم.

"جزم‌گرایی" محصول "ایدئولوژی" نیست؛ بلکه فرآیند خودمحو‌رانه‌ای است که نه تنها "ایدئولوژی"، بلکه "علم" را هم در خدمت خود می‌گیرد. بی‌گمان، کسی "پوزیتویستها" را نمی‌تواند به‌معنای مصطلح متهم به ایدئولوژیک بودن نماید. اینکه و رای فاکتها و نمونه‌های عینی قابل تجربه هر گزاره‌ای بی‌معناست؛ بی‌توجهی این نحله را به ضعف ابزار آزمایش و کاستیهای عنصر تجربه‌گر نشان می‌دهد. چه بسیار نمونه‌های قابل تجربه‌ای که به‌دلیل نارسایی ابزار آزمایش و نقصان محیط تجربه از دیدگان آزمایشگر پنهان می‌ماند! آیا دویست سال قبل از اختراع پرواز، گزاره: "انسان پرواز می‌کند" می‌توانست گزاره‌ای مطلقاً بی‌معنا تلقی شود؟

"جزم گرایي پوزیتویستی" به اعتراف بسیاری از اندیشمندان و عالمان تجربی، از جمله "بور"، ضربات مهلکی را بر قدرت فرضیه‌سازی دانشمندان علوم تجربی در نیمه نخستین این قرن وارد کرد که پاره‌ای از علوم مانند فیزیک هنوز از آثار "جزم‌گرایی پوزیتویستها" رنج می‌برد! (۳) بر این مبنا، بلیه "جزم‌گرایی" که محصول مستقیم خودمحوری است؛ تنها از "ایدنولوژی" مانند یک ابزار سود نمی‌جوید! و اگر چنین بیندیشیم، به دام یک ساده‌گزینی گرفتار خواهیم آمد.

دو نمونه از ایدنولوژیهای معاصر!

بی‌گمان اگر مرحوم "دکتر شریعتی" در مسیر ایدنولوژیک نمودن دین، "جهان بینی توحیدی" را در تضاد تاریخی "هابیل" و "قابیل" متجلی ساخت و ما صرف نظر از صحت این دستگاه نظری آن را "ایدنولوژی" می‌نامیم، محققین متاخری چون "دکتر سروش" علیرغم تلاش برای رهایی از ایدنولوژی نیز ناچار گردیده‌اند از هادی بودن خداوند، "پلورالیسم اثباتی" را (همه مشمول هدایت الهی اند) به سان یک "ایدنولوژی" استنتاج کنند تا بدین طریق، راه را برای تعامل فرقه‌ها باز نمایند. به نظر می‌رسد در آنجا که "جهان بینی" به "عمل" تبدیل می‌گردد، چاره‌ای جز عبور از پل "ایدنولوژی" نخواهد بود. (۴)

راه برون رفت، چیست؟

فرآیند "ایدنولوژیک" در عین اجتناب ناپذیر بودن، نمی‌تواند مانند یک جاده شوسه، مسیر دایمی را به ما بنمایاند. تشبیه "فرآیند ایدنولوژیک" به یک رودخانه خروشان، به مقصود ما نزدیکتر است. یعنی بستری که مضمون آن، دم به دم نو می‌گردد ولی در عین حال یک تداوم و اتصال را به ما می‌نمایاند. در اینجا می‌توان مجازاً، تعبیر "پوپر" را بکار گرفت. او می‌گوید: "باید به دنبال راهی باشیم که نه ما را به جزمیت سوق دهد و نه شکاکیت سوفسطایی را بر روح و روان ما حاکم کند. (۵)

حد فاصل "جزمیت" و "شکاکیت"، راه دشواری است که پیمودن آن چند ویژگی را می‌طلبد.

ویژگی نخست به تعبیر "گیتون"، در جستجوی فراخود بودن است. (۶) به عبارت دیگر اگر در جستجوی حقیقتی و رای خود نباشیم، به "اتوریته" دچار خواهیم شد و زورمندان مهار حقیقت را در دست خواهند گرفت. این یک تلاش دایمی خواهد بود که هیچگاه به مقصد نهایی نخواهد رسید. از این رو حقیقت تام، به چنگ کسی نخواهد افتاد ولو آنکه از رگ گردن به او

نزدیکتر باشد.

ویژگی دوم این راه دشوار، پی بردن به این نکته اساسی است که "جهان بینی" ما که در واقع مولد اصلی "ایدنولوژی" است، تابعی از جایگاه و محل نظارت ما بر آفرینش است. اگر این جایگاه دم به دم متحول نگردد و با منظرهای جدیدی ما را مواجه نکند، "بایدها و نبایدهای ایدنولوژیک" به دام "جزمیت" فرومی‌غلطد. گردش در افقهای جدید، تحول در جهان بینی را شکل می‌دهد که بناچار ما را با عرصه‌های جدیدی از "ایدنولوژی" آشنا خواهد ساخت. در

چنین حالتی شاید بتوان در يك تمثيل، ایدئولوژی را به ایستگاههایی تشبیه نمود که توقف در آنها اجتناب ناپذیر و در عین حال عبور از آنها الزامی می باشد.

ویژگی سوم راه برون رفت، تنظیم رابطه ساختار قدرت و فرآیند ایدئولوژیک است. باید توجه نمود که در این رابطه، توزیع قدرت، اولویت نخست را داراست. چرا که اگر ایدئولوژی پیش از توزیع قدرت در سطح جامعه، به ساختار قدرت وارد شود، بدون هیچگونه تردیدی در توجیه خط مشی حاکم به کار گرفته خواهد شد و در نهایت خود نیز در کوران حوادث و مصلحت‌گراییها قربانی می‌گردد؛ بی‌آنکه نقایص خود را به معرض نقد و بررسی بگذارد. بر این اساس می‌توان امیدوار بود که بعد از توزیع قدرت، ایدئولوژی نقش ابزاری خود را در توجیه حاکمان از دست داده و بیشتر در تعامل و گفتگوی جناحهای مختلف فکری و سیاسی به کار آید و حتی به عنصری تهاجمی در دست نیروهای ضعیف شده اجتماعی برای نقد سیاستهای حاکم بدل گردد. از این دریچه شاید بتوان تقدم لفظی "جمهوریت" بر "اسلامیت" را در عبارت "جمهوری اسلامی" نماد يك قاعده دانست. چرا که اگر "جمهوریت" مخدوش گردد، "اسلامیت" نقش پویای خود را از دست داده و در حد يك ایدئولوژی توجیه‌گر سقوط خواهد کرد. "جمهوریت"، نماد توزیع قدرت است که به دنبال خود بستر مناسبی برای چالشهای ایدئولوژیک فراهم خواهد ساخت و يك ایدئولوژی به واسطه ساختار منطقیش بر سایر نظرات چیرگی نسبی خواهد یافت.

پی نوشتها:

- ۱ - "ایدئولوژی" نوشته: جان پلامناتس
- ۲ - حکومت پنج ساله علی(ع) و حکومت شش ماهه حسن(ع) و در دوران معاصر "دولت ساندنیستها" و...
- ۳ - "بور" یکی از فیزیکدانان کوانتومی حدود سال ۱۹۵۰ میلادی می‌گوید: "توقف در اندیشه پوزیتویستی مرا چند دهه از ژرف‌نگری در هستی بازداشت."
- ۴ - سلسله بحثهای "دکتر سروش" در مجله "کیان" و...
- ۵ - این گفته "پوپر" در باب متدولوژی علمی است که در کتاب "جستجوی نیمه تمام" مطرح می شود.
- ۶ - "آن که به خدا ایمان داشت آن که به خدا ایمان نداشت" مناظره "ژان گیتون" با "لانژمن"

فساد در میان نخبگان ماریشه دوانیده است

"کنزا بورواونه" یکی از روشنفکران منتقد ژاپنی، در تحلیل علل بحرانهای سیاسی - اجتماعی اخیر ژاپن می‌گوید: ژاپن در اوج قدرت اقتصادی نیز ضعفهای نهفته‌ای در خود داشت که بدلیل رشد سریع، کسی از موضع انتقادی با آن برخورد نکرد. ما قابلیت انتقاد از سنتهای غیردموکراتیک موجود در جامعه ژاپن را پیدا نکرده ایم. بعد از جنگ دوم جهانی، حزب لیبرال دموکرات بدون وقفه بر این کشور حاکم بوده است. در این پنجاه سال، گروهی سیاستمدار و مدیران اقتصادی انحصار طلب پدید آمده اند که بر همه چیز دست انداخته‌اند. در دوران جنگ سرد، اینگونه تداعی می شد که پرداختهای بخش خصوصی به حزب لیبرال دموکرات، سیستم سرمایه‌داری را در ژاپن تضمین می نماید؛ ولی

اکنون این کمکها دیگر ضرورتی ندارد. عامل دیگری که حزب لیبرال دموکرات در پنجاه سال اخیر بدان تکیه نموده

است، محافظه کاری ژاپنی می باشد که براساس

وجدان عمومی، سیستم امپراتوری را برحق

می داند و لیبرال دموکراتها، از این گرایش در جهت حاکمیت پنجاه ساله خود سود جسته اند. به همین دلیل ما نتوانسته ایم دموکراسی بمعنای واقعی را در ژاپن مستقر کنیم. فساد در نخبگان ژاپنی ریشه دوانیده است و این شامل بانکها، بخش خصوصی و خود لیبرال دموکراتها

می شود. در واقع کل ساختار حکومتی ژاپن فاسد شده است. ما ناچار از ساختن ژاپنی جدید هستیم ولی در ژاپن نیروی سیاسی جایگزین وجود ندارد. باید ارزش گذاری نوینی در ژاپن شکل بگیرد تا بتواند بدون اتکا به موقعیت قدرت اقتصادی، کارآیی داشته باشد. ما نیاز به یک انضباط اخلاقی جدید داریم، اما پاکر فتن این انضباط اخلاقی نیاز به درگیری با یک رشته نارسایی های تاریخی ژاپن دارد؛ بخصوص آنچه در دوران معاصر رخ داده است. جنایاتی که ژاپن در طی جنگ مرتکب آن گردید، هیچگاه مورد ارزیابی جدی واقع نشد و به همین دلیل، دور جدیدی از خشونت در جامعه پدید آمده است.

" دی تسایت، آلمان "

از سیاست پرهیز کن کارهای دیگر مجاز است

چندی است که عده ای از روشنفکران چینی، در یکی از کافه های پکن، گرد هم می آیند تا در مورد مسایل اساسی چین با یکدیگر گفتگو نمایند. گاهی تعداد شرکت کنندگان متجاوز از صد نفر می شود. در یکی از این گردهمایی ها، "لی مینگ" ویراستار کتاب "بحران" گفت: ما روشنفکران، مانند کلاغهای بدصدایی هستیم که حرفهایمان باب دل خیلی ها نیست و در واقع بزرگترین بحران ما به نظام سیاسی مربوط می شود. یکی از حضار در پاسخ او گفت: ما نمی خواهیم مانند آمریکایی ها، رییس جمهور را به پای میز محاکمه بکشیم، اما وقتی حتی مجاز نیستیم که از رهبران انتقاد نماییم، معلوم می شود که تا دموکراسی فاصله زیادی داریم.

برپادارندگان این جلسات می گویند، هر لحظه مقامات سیاسی اراده کنند، می توانند جلسات آنها را تعطیل نمایند.

چرا که مقامات دولتی چین مایل نیستند که مخالفان سیاسی دارای یک تشکیلات علنی باشند. به دلیل همین فشارها،

چینی هایی که به فعالیت غیرسیاسی رو می آورند، بیشتر می شوند و در واقع این طیف روزبه روز آزادیهای بیشتری را کسب می کند. در گذشته مقامات حزبی در خصوصی ترین موارد، حتی ازدواج و مدل موی افراد هم دخالت می کردند. ولی اکنون چینی ها مهار زندگی خصوصی خویش را بدست گرفته اند.

در شرایط کنونی، تمایلات مقامات دولتی اینگونه نشان می دهد که هر کاری جز پرداختن به مسایل سیاسی مجاز

است. یکی از کسانی که از طریق اینترنت، فیلمهای "پورنوگرافی" تهیه می کند، می گوید: "تا زمانی که با مقامات حزبی مخالفتی نداشته باشی، تماشای هر فیلمی مجاز است!"

"نیوزویک، فوریه ۱۹۹۹"

طرفین دعوا و رای دهندگان جوان

بعد از گذشت ۲۰ سال از پیروزی انقلاب، نسل جدیدی پدید آمده است که رویدادهای دوران انقلاب ۵۷ را مانند سالخوردگان نمی‌بیند. آنها در آخرین انتخابات ریاست‌جمهوری، نقش بسیار مهمی را ایفا کردند و پیروزی خاتمی را می‌توان مرهون رای دهندگان جوان دانست؛ هر چند که از حمایت زنان نباید غفلت نمود. اکنون طرفین دعوا نقش تعیین‌کننده جوانان را بخوبی درک کرده‌اند و به همین دلیل، هم اصلاح‌طلبان و هم محافظه‌کاران در جهت جذب آنان تلاش می‌کنند. ولی محافظه‌کاران احساس می‌کنند که قافیه را باخته‌اند. آنها به اشتباه محاسبات خود در میزان جلب حمایت مردمی پی‌برده‌اند نسل جدید خواهان تجدیدنظری جدی در میراث پدران و مادران خود می‌باشد. به‌نظر می‌رسد محافظه‌کاران پشتیبانی طیف عظیمی از مردم را چه به لحاظ عاطفی و چه به لحاظ عقلی از دست داده‌اند.

'' ساینس مانیاتور، فوریه ۹۹

خاتمی در مقابله با بحران بزرگ

بیش از ۸۰ درصد درآمدهای ارزی و بیش از ۴۰ درصد از بودجه ملی ایران، به درآمدهای حاصل از نفت وابسته می‌باشد.

بدهیهای فعلی ایران، یازده میلیارد دلار است که طی مدتی کوتاه ۳/۳ میلیارد دلار آن باید پرداخت شود. برنامه اقتصادی دولت خاتمی شامل یک رشته تدابیر کوتاه‌مدت است و در چنین حالتی، بدون دریافت وام‌های خارجی و اعتبارات جدید ورشکسته خواهد شد. پستهای وزارت بازرگانی، صنایع و معادن و دارایی و... در اختیار یک تیم مجرب کارشناسی نمی‌باشد و ضعف ساختاری نهادهای اقتصادی مشهود است. خاتمی باید راهی میانه بین اصلاحات اقتصادی و تامین نیازهای اقشار کم درآمد جامعه برگزیند. او بر طبق قانون اساسی موظف است که آثار منفی اصلاحات را بر اقشار کم درآمد تقلیل دهد؛ وگرنه ادامه حیات طبقه حاکم ضمانتی نخواهد داشت. این راه میانه، در واقع یک مصالحه قابل تردید میان چپ‌های معتقد به اقتصاد دولتی و راست‌های معتقد به سیستم اقتصاد بازار می‌باشد. در این حالت دولت از یکسو از خصوصی‌سازی، اصلاحات مالیاتی و تشویق به سرمایه‌گذاری سخن می‌گوید و از سوی دیگر ناچار از حفظ امتیازات گروه‌های ذی‌نفوذ می‌باشد، بدین ترتیب هیچ لطمه‌ای بر انحصارات اقتصادی که ارتباط تنگاتنگی با جناح محافظه‌کار دارند، وارد نمی‌شود. حتی اگر قیمت نفت نیز کاهش نمی‌یافت، اقتصاد ایران بدلیل رشد سریع جمعیت دچار بحران می‌گشت. ورود سالانه نهمصد هزار نفر نیروی کار جوان به بازار کار، آن هم در شرایطی که بنا به اظهارات مسئولین دولتی، تنها برای ۲۰ درصد آنها اشتغال وجود دارد؛ بحران بزرگی را فراروی خاتمی قرار می‌دهد. بسیاری از جوانان ایرانی بخصوص قشر متوسط، تمایل دارند که در صورت امکان از کشور خارج شوند. صف‌های طولی که در برابر سفارتخانه

هاي خارجي چون استراليا و كانادا تشكيل مي شود مويد اين گرايش مي باشد. از سوي ديگر وجود قوانين بيگانه‌ستيز, باعث شده است تا سرمايه گذاران خارجي از ورود به بازار ايران اجتناب كنند. ايران براي تداوم صادرات نفتي خود نياز دارد تا ده سال آينده صدميليارد دلار در اين بخش سرمايه گذاري كند. به نظر مي رسد خاتمي براي تضمين آينده اقتصادي کشور راهي جز رويکرد به صنايع درآمدزا, بخش خدمات و صادرات غير نفتي نداشته باشد.

"زود دويچه سايتونگ،

(آلمان) ژانويه ۹۹"

آنان قالی بافان صبوری هستند

رياضت نجيب الرئيس

اگر به شيوه فرش بافتن ايرانيان نظر بيفكنيد, خواهيد ديد كه چگونه يك گروه, براي شكل گرفتن يك فرش, چندين سال وقت مي گذارند. تحمل و بردباري ايرانيها را نبايد نادیده گرفت. آنها به شمار قاليهايي كه در طول تاريخ بافته اند, در ميدانهاي نبرد نيز به پيروي دست يافته اند. يك سياستمدار عرب در سال ۵۹ به همتاي عراقيش مي گويد: از پيرويهاي ابتدايي خود در جنگ با ايران خوشحال نشويد, زيرا آنها مردمي بردبار هستند و اين جنگ را به يك نبرد درازمدت مبدل خواهند كرد.

در حوادث اخير ايران, كشتار روشنفكران, يك نمونه مشخص و روشن براي ارزيابي است. اين سوال پيش مي آيد كه بعداز قتلهاي اخير, چگونه فرشي در ايران بافته خواهد شد؟ آيا محافظه كاران دست راستي, همچنان به پيش خواهند رفت يا اينكه جريان آزاديخواه مترقي, غلبه خواهد كرد؟ تجربه خاتمي, نقطه روشني در تصوير مبهمي است كه در طي اين چند سال از اسلام سياسي و ايمان مذهبي تصوير كرده اند. به همين دليل براي ايرانيان, مساله قتلهاي اخير پيش از كشتن چند نفر ناراضي اهميت پيدا كرده است. آنها در جستجوي اين واقعيّت هستند كه آدمكشان, چگونه با همان تصوير مبهم از دين و ايمان ارتباط دارند؟ "حسنين هيكل" روزنامه نگار مصري مي گويد: "هر اقدام سياسي درجه اي از حماقتها را با خود به همراه دارد." ولي مجموعه حماقتها در حرڪتهاي اخير از مرزهاي قابل قبول فراتر رفته است و اين بيانگر يك تهديد آشكار نسبت به انقلابي است كه بيستمين سالگرد خود را جشن مي گيرد.

گويا آن سخن عمر بن عبدالعزيز خليفه اموي در اينجا مصداق دارد كه "شكاف و اختلاف در ملت اسلامي نه بر سر خدا و پيامبر كه درباره دينار و درهم مي باشد!"

"ميدل ايست ميور, فوريه ۹۹"

موضوعات لاینحل دو دهه گذشته

شاید در يك سفر کوتاه به تهران، از این امر متعجب شویم که چگونه مردم ایران فارغ البال از بدترین مشکلات اقتصادی (بعد از سال ۱۹۷۹ میلادی)، به مسایل پیچیده فرهنگی و سیاسی مشغول شده اند. علیرغم کاهش درآمدهای نفتی و سقوط پول ملی و تورم بالا، دغدغه اصلی بخش مهمی از مردم، حاکمیت قانون و آزادیهای سیاسی می باشد. هر چند دولت خاتمی وعدههایی در جهت بازسازی اقتصاد داده است؛ اما مقامات تهران برای اصلاح اقتصاد، ناچارند موضوعات سیاسی لاینحل دو دهه گذشته را مورد توجه قرار دهند. در واقع برنامه اصلاحات بلندپروازانه دولت رفسنجانی نیز به دلیل عدم توجه به اصلاحات سیاسی با موانعی جدی برخورد کرد. آزادسازی اقتصاد در دولت رفسنجانی، بدون اعمال کنترل و نظارت، به يك سرمایه داری محفلی تبدیل شد و افراد مرتبط با ساختار قدرت، بیشترین ثمرات را نصیب خود ساختند که در برانگیخته شدن نفرت عمومی سهم موثری را ایفا نمود. می توان گفت: دولت خاتمی که در ماه اوت ۹۷ با برنامه آزادسازی سیاسی زمام امور را به دست گرفته است؛ در واقع تلاش می کند با آزادسازی سیاسی، راه را برای اصلاحات اقتصادی هموار نماید.

ظهور خاتمی در سال ۹۷ نشانگر این مطلب است که نظام سیاسی ایران توانایی اصلاح خود را دارد. چگونگی ایجاد فضای باز سیاسی نکته مهمی را پیش روی خاتمی قرار می دهد. اگر او بیش از اندازه سریع حرکت کند؛ ممکن است واکنش زیانباری را برانگیزد و اگر بیش از اندازه کند عمل کند؛ ممکن است باعث دلسردی حامیانش گردد. مردم ایران که در اواخر ریاست جمهوری رفسنجانی، به نظر می رسید دیگر تاب تحمل مشکلات اقتصادی را ندارند، ظاهراً تا قبل از قطع امید از خاتمی، چند سال دیگر ظرفیت تحمل این مشکلات را خواهند داشت. خاتمی مایل است با قدمهایی حساب شده، پیش برود. بنابراین شانس خوبی برای موفقیت دارد.

"مید، فوریه ۹۹"

